

لنین

درباره

مبارزه مسلحانه جدا از توده

فهرست مطالب :

- پیشگفتار
- از چه باید آغاز کرد؟
- چرا سوسیال دمکراسی بایستی مبارزه‌ای قاطع و بی مهابا را به سوسیالیست رولوسیونرها اعلام کند؟
- ماجراجویی انقلابی
- رویدادهای نو و مسایل کهنه

جزوه حاضر در اواخر حکومت پهلوی توسط «گروه انقلابیون م - ل» تهیه و پس از انقلاب ۱۳۵۷ توسط «طرفدار سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» تکثیر گشت. قبل از تجدید انتشار این جزوه، مقالات لنین مورد بررسی قرار گرفتند و اصلاحاتی در ترجمه آنها انجام شد اما متن پیشگفتار را به همان شکلی که در ابتدا نوشته شده بود در جزوه حاضر آوردیم. امیدواریم که جزوه حاضر کمکی باشد به انقلابیون کمونیست جهت ارتقاء آگاهی طبقاتی پرولتری.

پیشگفتار

در جزوه حاضر چند مقاله کوتاه از آموزگار بزرگ پرولتاریا، لنین کبیر چاپ می گردند. لنین در این مقالات اشتباهات اساسی مشی خرده بورژوایی مبارزه مسلحانه جدا از توده را با موشکافی خاص خود بیرون ریخته، آنها را به باد انتقاد اصولی گرفته و راه صحیح پرولتاریائی را نشان می دهد.

در چند سال اخیر در میان پاره‌ای از مبارزین ایران تئوریهائی نظیر آنچه که لنین به آن عنوان «ماجرای انقلابی» می داد رواج پیدا نمود. مبارزه چریکی زمانی در ایران آغاز گردید که جنبش انقلابی مردم میهن ما سرکوب خونین پانزدهم خرداد را پشت سر گذارده بود. در سالهای پس از پانزدهم خرداد عدم کارایی و قابلیت سیاسی سازمانهای گذشته برای خیلی از کسانی که دست اندرکار مبارزه با رژیم بودند روشن تر می شد و مسئله سازماندهی مجدد و مسئله بریدن از جریانات راست و لیبرالی گذشته به صورت یک ضرورت طرح می گردید. پارلمانتاریسم و تئوریهای آشتی و مسالمت طبقاتی چه در دوران قبل و چه بعد از ۲۸ مرداد بی ثمری و شکست خود را بطور آشکاری نشان داده بود و در درون محافل مبارزه جوی سیاسی ایران مسئله بکار بردن قهر انقلابی و تصفیه حساب با تئوریهای مسالمت جویانه حزب توده و جبهه ملی خود را به صورت موضع گیری و عدم اعتماد به جریانات راست مزبور و راه آنها متبلور می نمود. در عین حال این گرایش به چپ منحصر به اینگونه محافل نمی گردید. در سطح عمومی جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم نیز این گرایش به چشم می خورد و عملاً خود را در خودجوشی پانزدهم خرداد نشان داد. این مسئله نیز سمت گیری چپ محافل مبارزه جو را تشدید می نمود و حرکت آنان را به طرف قبول بکار بردن قهر انقلابی تسریع می کرد. مسئله بدین گونه مطرح بود که آیا باید هنوز در چنبره جریانات راست و فرمیست گذشته محبوس ماند و یا اینکه قهر انقلابی را در مقابل قهر ضدانقلاب قرار داد و ارتجاع پهلوی را به ضرب آن سرنگون ساخت. پاسخ همه انقلابیون راستین پاسخ دوم بود. برای انقلابیون - چه آنانی که بعداً به روشنی به مشی چریکی گرویدند و چه آنان که سمت درست بسیج سیاسی و تشکل توده‌های مردم و آگاه نمودن آنها به ضرورت بکار بردن قهر انقلابی را در پیش گرفتند - یک مسئله مشخص و روشن بود و آن اینکه می بایست برانداختن رژیم شاه و قطع کامل نفوذ امپریالیسم در دستور کار باشد و انجام این کار با متدها و ابزار و سازمانهای رفرمیستی آزمائی امکان پذیر نیست و چاره‌ای دیگر می باید اندیشید. مبارزه عظیم ضد رویزیونیستی در سطح جهانی علیه دار و دسته خروشچف - برژنف و توضیح و پافشاری جنبش کمونیستی جهانی بر روی ضرورت انقلاب قهرآمیز، تأثیرات بسیاری در تسریع این گرایش داشت. پیروزی مبارزه مسلحانه در کوبا نیز در تسریع این گرایش بی تأثیر نبود، هر چند که این یکی اگر از یکسو تأثیر مثبت داشته و گرایش به قهر را تقویت می نمود لیکن از سوی دیگر تأثیر منفی تمایل به مبارزه مسلحانه جدا از توده را نیز به همراه خود آورد. عدم توانائی بسیاری از انقلابیون در نفوذ بین توده‌ها و جلب آنها به مبارزه سیاسی، دشواری ایجاد حزب پرولتاریا در زیر برق سرنیزه رژیم وابسته و فاشیستی شاه و تأثیرات منفی پیروزی مبارزه مسلحانه در کوبا و همچنین جریان داشتن مبارزه مسلحانه جدا از توده در یک سری از کشورهای آمریکای لاتین، انعکاس نامطلوب خود را در ذهن مبارزه جو و متعرض برخی از محافل و گروههای روشنفکری گذارد و آنان به عوض جستجوی راههای و اسالیب معینی که بتوان با تکیه بر آنها مشکلات تماس با طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را

حل نمود، به یکباره گناه عدم توانائی خود را به گناه طبقه کارگر و دیگر توده‌های خلق نهادند و سرانجام به دام تنوریهای نادرست و فوق العاده انحرافی رژی دبره و اینگونه مفسران انقلاب کوبا افتادند. در اینجا بود که مشی چریکی پایه‌های تنوریک خود را با چاشنی عدم توانائی توده کارگران و تمکین مطلق آنان به فرهنگ ارتجاعی، آمیخته نمود و برای از بین بردن این به اصطلاح عدم توانائی توده و نشان دادن توانائی مبارزه به آنان، احکام اساسی مارکسیسم – لنینیسم در مورد نقش توده‌ها، قابلیت آنان، حزب پرولتاریا و اهمیت آن و همچنین تجارب انقلابات پیروزمند تحت رهبری پرولتاریا را به زیر علامت سوال کشید و بجای آنان، نقش چریک، قابلیت سازمانهای چریکی و اهمیت آنها را نشان داد. به تصور آنکه در جریان بکار بردن قهر مسلحانه چریکی، پرولتاریا به خودآگاهی طبقاتی رسیده و در میدان مبارزه طبقاتی گامهای فراتری خواهد نهاد، همه انرژی و مجاهدت انقلابیون چریک صرف عملیات مسلحانه تیمهای چریکی جدا از توده گردید و کار سیاسی که بخصوص در این اواخر خیلی از آن سخن رانده می شد، در نهایت خود به توضیح چگونگی انجام این یا آن عملیات مسلحانه جدا از توده و اینکه عملیات مزبور در پشتیبانی از این یا آن اعتصاب و ... می باشد منجر شد.

آموزشهای انقلابی رهبران پرولتاریا همواره مؤید این نظر بوده‌اند که طبقه کارگر انقلابی ترین طبقه می باشد و مبارزه او با زندگی اش آغاز می گردد. طبقه کارگر اما زمانی قادر است رسالت تاریخی خود را جامعه عمل ببوشاند و خود و سراسر بشریت را از زیر سیطره و حاکمیت طبقات مرتجع برهاند که فرمانده حقیقی و واقعی خود یعنی حزب کمونیست را داشته باشد و تا زمانی که این مهم در کشوری تحقق نیافته است، تمامی کوششها و فعالیتهای کمونیستها می باید به تحقق این وظیفه مرکزی خدمت کنند. در عین حال اما حزب کمونیست از درون کوششها و مجاهدتهای معینی سربرمی آورد. برای این کار می بایستی وحدت تشکلهای مارکسیستی – لنینیستی را در یک سازمان متشکل و یکپارچه تحقق بخشید و عناصر پیشرو طبقه کارگر را متشکل و سازماندهی نمود تا بتوان تنوری انقلابی مارکسیسم – لنینیسم را فرا راه جنبش کارگری قرار داد.

انتقال دانش انقلابی مارکسیسم – لنینیسم به میان کارگران و از این طریق آگاه ساختن آنان به ثمر بخش ترین مبارزه، وظیفه تخطی ناپذیر کمونیستها می باشد. این امر در شرایط سخت مبارزه طبقاتی و بخصوص در زیر چتر خونین استبداد رژیم پهلوی، این عامل امپریالیسم آمریکا به غایت دشوار بوده و توان فراوانی را طلب می کند. اما آنچه که تعیین کننده است دشوار بودن یا کمتر دشوار بودن (چون در هیچ حالتی حتی در دموکراسی بورژوائی نیز فعالیت کمونیستها اگر چه به اصطلاح آزاد است، منتهی سهل نیست) مسئله اساسی نیست و درجه دشوار بودن انجام این وظیفه، سنگینی باری را که بر دوش کمونیستها است سبک نمی سازد. در میهن ما و علی الخصوص در چند سال اخیر که طبقه کارگر وطن ما مجدداً پر دامنه تر بپا خاسته است و پرچم به خون آغشته مبارزه طبقاتی را حمل می کند، کمونیستها باید سنگینی این وظیفه را بر دوش خود بیشتر احساس نمایند. به علاوه موجود بودن یا نبودن جنبشهای عظیم توده‌ای و اعتصابی کارگران نیز به هیچ وجه از درجه اهمیت این وظیفه نمی کاهد. زیرا در شرایطی که تضادهای اجتماعی شدت می یابند، و در لحظاتی که هم نباید به انتظارش نشست و هم نمی توان تاریخ اش را پیشگونی کرد، قطعاً خود توده‌های کارگر به خیابان خواهند ریخت و به مبارزه گسترده تر برخوانند خاست – همچنان که امروز شاهد آن هستیم – و در این زمان می باید در پیشاپیش توده‌های بپا خاسته بود و نه از کناره، شاهد

مبارزات آنها شد. آنچه که باید مورد نظر باشد نه آن چیزی است که خودش بخودی خود و خارج از اراده ما به وقوع می پیوندد، بلکه سازمان دادن، متشکل ساختن و به راه انداختن سیل عظیم مبارزه توده‌ای آگاه و ارتجاع برانداز است و اینکار را هرگز نمی توان به وسیله عملیات چریکی انجام داد. برای اینکار باید به میان طبقه کارگر رفت و در مبارزه‌اش شرکت مستقیم و فعال نمود، باید با کار سیاسی منظم و تربیت کننده جوانب مختلف رژیم طبقات حاکمه وابسته به امپریالیسم را برایشان روشن ساخت، باید روابط طبقاتی موجود در جامعه را برایشان توضیح داد، باید شناخت آنان را از امپریالیسم و انواع رویزیونیسم ارتقاء بخشید و به ضرورت مبارزه علیه آنها آگاهشان ساخت، باید دورنمای درخشان سوسیالیسم و کمونیسم را به آنان نشان داد و خلاصه اینکه باید آنها را به مارکسیسم - لنینیسم مسلح ساخت و تشکل سیاسی شان داد. آیا این هزارها بار ثمر بخش تر نخواهد بود که به عوض سازمان دادن عملیات منفرد چریکی جدا از توده، دست به ساختن هسته‌های کمونیستی در میان کارگران زده شود و از این طریق عناصر پیشرو پرولتاریا جلب و متشکل گردند؟ و آیا کارائی این هسته‌های کمونیستی در بین کارگران در امر تبلیغ و ترویج سیاسی و پیشبرد مبارزه توده‌ای، هزاران بار بیشتر از تأثیر این یا آن عمل چریکی جدا از توده نخواهد بود؟ آیا این هزاران بار ثمر بخش تر نخواهد بود که به عوض از بیرون ناظر اعتصابات کارگری شدن و احتمالاً در پشتیبانی از آن اعلامیه‌ای که در خطوط اصلی توضیح چگونگی فلان انفجار است را صادر کردن، خود دست به تشکیل اتحادیه‌های مخفی کارگری بزنیم؟ اتحادیه‌هایی که قطعاً حوزه تأثیر آنان در پیشبرد مبارزه دمکراتیک و روزمره کارگران هزاران بار بیشتر از واحدهای چریکی است؟

امروزه علاوه بر آموزشهای کبیر رهبران پرولتاریا و علاوه بر تجارب تاریخی در سطح جهانی، تجربه تلخ چندین سال مبارزه چریکی جدا از توده در ایران نیز نشان دهنده بی ثمری مبارزه مسلحانه جدا از توده و شکست کامل چنین راهی است. و ما هزارها بار حق داشتیم و داریم که مشی چریکی را نادرست ارزیابی می کردیم و می کنیم زیرا این مشی «... بهترین نیروها را از مبرم ترین وظایف سازمانی و تبلیغی منحرف می کند، ارتباط بین انقلابیون با توده طبقات انقلابی خلق را متلاشی می سازد و چه بین انقلابیون و چه میان مردم تصورات کاملاً معکوسی از وظایف و متدهای مبارزه علیه حکومت مطلقه را به وجود می آورد.» (لنین - طرح قطعنامه درباره ترور برای کنگره دوم).

هر جمع بندی دیگری از مشی مسلحانه جدا از توده به اعتقاد ما نادرست بوده و به هیچ وجه مشکل گشای حتی یکی از معضلات کنونی مبارزه کمونیستهای ایران نخواهد بود. ما بر آن هستیم که تنوری مارکسیستی - لنینیستی می بایستی چراغ راهنمای انقلابیون ایران گردد، و نه دستور العملهای غیر پرولتری و در واقع ضد پرولتری رژیم دبره و سایرینی از این قبیل، حتی اگر به دیده برخی، آموزشهای کبیر آموزگاران پرولتاریا «دگم» و «بیجان» جلوه کند.

و اینرا نیز بگونه‌ای که مخالفت اصولی ما با مشی چریکی به هیچ عنوان مانع از آن نخواهد بود که در مقابل عظمت جانبازی، صداقت و فداکاری انقلابیون چریک - نه آن عده‌ای که امروزه به زیر چنبره دار و دسته ارتجاعی کمیته مرکزی حزب توده رفته‌اند و یا جمعی که با پشت پا زدن به تمام سنن انقلابی و تجارب گذشته به زیر علم ژنده «مبارزه با دیکتاتوری» خزیده‌اند - سر تعظیم فرود نیاوریم و از قاطعیت مبارزه بی امانشان علیه رژیم پهلوی و امپریالیسم نیاموزیم.

در سالهای اخیر از طرف دار و دسته ضد خلقی کمیته مرکزی حزب توده، این جاسوسان ابر قدرت روس، در مخالفت با مشی چریکی بسیار گفته و نوشته شده است. جوهر اصلی این گفته‌ها و نوشته‌ها و اشک تمساح ریختن‌ها، تبلیغ تنوری سازش و آشتی طبقاتی است که به وسیله پیامهای رادیویی گذشته و غیره نیز تکمیل گشته‌اند. ما در این نوشته کوتاه قصد آن را نداریم که بطور مفصل به انگیزه‌ها و علل این توطئه شوم دار و دسته کمیته مرکزی حزب توده اشاره کنیم و فقط همینقدر می‌گوییم که این عوامل و سرسپردگان کرملین قصد ننگین جا باز کردن در جنبش ما را دارند تا از این طریق جنبش ما را ملعبه دست اربابان روسی شان کنند. و باز وارد این بحث با «سازمان چریکهای فدائی خلق» نمی‌گردیم که موضع شان در قبال رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم روس و همچنین بررسی شان از دار و دسته وابسته و ارتجاعی کمیته مرکزی حزب توده تا چه اندازه نادرست است و خوانندگان را به جزوه این سازمان در مورد اعدام عباس شهریاری خانن و بررسی ما از آن جزوه مندرج در «پیکار خلق» شماره ۲، رجوع می‌دهیم تا خود تصویر روشن به دست آورند. فقط همین را بگوییم که عدم موضع قاطع در قبال رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم و همچنین دار و دسته خانن کمیته مرکزی حزب توده خطرات بسیاری را برای جنبش ما به همراه خواهد داشت و در سال پیش دیدیم که به همین علت آن دار و دسته ضد خلقی، چگونه بخشی از «سازمان چریکهای فدائی خلق» را بلعید.

سخن کوتاه کنیم و یکبار دیگر تأکید نمائیم که مرکزی ترین وظیفه جنبش کمونیستی ما، ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر است، حزبی که اتحاد کارگران و دهقانان را عملی سازد و جبهه واحد خلق را پدید آورد، حزبی که به ضرب ارتش مسلح توده‌ای، رژیم کمپرادور – وابسته پهلوی، این سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا را بر اندازد و بر خرابه‌های آن، جمهوری دمکراتیک خلق را بنا سازد و راه میهن ما را به سوی سوسیالیسم و کمونیسم بگشاید. برای انجام چنین وظیفه‌ای باید به تنوری مارکسیسم – لنینیسم مسلح بود و نه به تنوریهای التقاطی خرده بورژوائی و از این جمله مشی مبارزه مسلحانه جدا از توده.

از چه باید آغاز کرد؟

«چه باید کرد؟» این سؤالی است که در سالهای اخیر با نیروی مخوفی به سوسیال دمکراتهای روسیه، فشار می‌آورد. مسئله بر سر انتخاب راه نیست (آنطور که در اواخر سالهای ۸۰ و اوایل سالهای ۹۰ مطرح بود) بلکه مسئله بر سر این است که ما کدام گامهای عملی را در راه شناخته شده برداریم و چگونه این گامها را برداریم. مسئله بر سر سیستم و نقشه عملی است. باید اذعان داشت که ما هنوز این مسئله یعنی ماهیت و شیوه مبارزه را حل نکرده‌ایم، مسئله‌ای اساسی برای حزبی که فعالیت عملی دارد، و هنوز هم باعث طرح اختلاف نظرهای جدی می‌شود و افشاکننده عدم ثبات ایدئولوژیک و نوسانات رقت انگیز می‌باشد.

از یک سو گرایش اکونومیستی، که می‌خواهد کار سیاسی، تبلیغاتی و تشکیلاتی را محدود کند، هنوز نمرده است. از سوی دیگر همچنان مانند گذشته نقاط گرایشی بی‌پرنسیپ با غرور خودنمایی می‌کند، نظریه‌ای که خود را با هر «جریان» جدید مطابقت می‌دهد بدون اینکه توان تفاوت قائل شدن بین خواسته‌های فوری و وظایف اساسی و خواسته‌های دائمی جنبش در کل

را، داشته باشد. همانطور که می دانیم این روند در رابوچیه دنیلو (۱) پناه خود را یافته است. آخرین اعلام «برنامه» توسط این نشریه، یک مقاله پرطمطراق تحت عنوان مجل «نقطه عطف تاریخی» (شماره ۶ از مجله «لیستوک» رابوچیه دنیلو (۲)) مشخصاً تحلیل ما را از ماهیت آن بیشتر تأیید می کند. همین دیروز بود که به «اکونومیس» چشمک می زدند، از اینکه رابوچایا میسل (۳) قاطعانه محکوم شود، عصبانی می شدند و فرمول پلخائف را درباره مبارزه علیه استبداد، ملایم تر می کردند. ولی امروز از سخنان لیبکنشت نقل قول می آورند: «اگر اوضاع در عرض ۲۴ ساعت تغییر یابد، تاکتیک را هم باید در عرض ۲۴ ساعت تغییر داد.» حالا دیگر از یک سازمان مبارز استوار، برای حملات مستقیم، برای شبیخون ناگهانی علیه حکومت استبدادی حرف می زنند، از یک «ترویج وسیع انقلابی سیاسی در بین توده‌ها» (حالا چقدر با انرژی شده‌ایم - هم انقلابی هم سیاسی!). از «دعوت بلاانقطاع به تظاهرات خیابانی»، از «تشکیل اجتماعات خیابانی، با خصلت مشخص سیاسی» (بفرمائید!) و غیره و غیره ... سخن می گویند.

اصولاً ما می بایستی ابراز خوشحالی کنیم از اینکه رابوچیه دنیلو با این سرعت برنامه پیشنهادی ما را که در شماره اول «ایسکرا» درج شده است (۴)، قبول کرده. برنامه‌ای که ایجاد یک تشکیلات محکم حزبی را در نظر دارد که وظیفه آن نه فقط مبارزه برای به دست آوردن آزادیهای نسبی است بلکه، فتح برج ستم حکومت استبدادی نیز، وظیفه اوست. اما کمبود هر گونه نظریه محکم از طرف این افراد تمام خوشحالی انسان را از او می گیرد.

رابوچیه دنیلو کاملاً به ناحق به لیبکنشت استناد می کند. در عرض ۲۴ ساعت می توان تاکتیک تبلیغ را در یک مسئله مشخص و یا تاکتیک پیشبرد بخشی از وظایف حزبی را تغییر داد. اما در عرض ۲۴ ساعت و یا حتی در عرض ۲۴ ماه، تنها کسانی می توانند نظریات خود را در مورد اینکه آیا اصولاً، همیشه و حتماً یک تشکیلات مبارز و تبلیغ سیاسی در بین توده‌ها ضروری است تغییر دهند که دارای هیچ گونه اصولی نباشند. خنده آور است اگر در این رابطه، به متفاوت بودن موقعیت و به وجود آمدن یک دوره نوین تکیه کرد. ایجاد یک تشکیلات مبارز و هدایت تبلیغات سیاسی در هر موقعیتی، حتی اگر این موقعیت «مسالمت آمیز» باشد، در هر دوره‌ای حتی اگر، این دوره «افول روحیه انقلابی» باشد، کاملاً ضروری است، به علاوه دقیقاً در چنین دوره‌ها و تحت چنین شرایطی است که چنین کاری ضروری می باشد، چرا که در زمان انفجار و شروع مبارزه، دیگر دیر خواهد بود که یک چنین سازمانی به وجود آورد. حزب باید در حالت آماده باش باشد تا بتواند فوراً دست به عمل بزند. «در ۲۴ ساعت تاکتیک را تغییر دادن»! درست است ولی برای اینکه بتوان تاکتیک را تغییر داد، باید ابتدا دارای تاکتیکی بود. در صورت فقدان سازمان محکمی که در مبارزه سیاسی و در هر گونه شرایط و در هر دوره، پخته و آبدیده باشد، راجع به نقشه منظم فعالیت، که با اصول متین و روشن و بدون انحراف عملی شود، (و تنها آنست که شایستگی داشتن نام تاکتیک را دارد) حتی سخنی هم نمی تواند در میان باشد. بگذارید مسئله را بررسی کنیم؛ گفته می شود که «موقعیت تاریخی» حزب ما را در مقابل یک سؤال «کاملاً نو» قرار داده است: مسئله ترور. دیروز مسئله سازمان سیاسی و تبلیغ «کاملاً نو» بود و امروز مسئله ترور، آیا تعجب آور نیست زمانی که بشنوی افرادی که تا این حد اصول خود را فراموش کرده اند، چگونه درباره تغییرات ریشه‌ای تاکتیک سخن می گویند؟

خوشبختانه رابوچیه دنیلو، در اشتباه است. مسئله ترور به هیچ وجه مسئله نویی نیست و تنها کافی است بطور خیلی کوتاه نظرات تأکید شده سوسیال دمکراسی روس، یادآوری گردد. اصولاً

ما هیچگاه ترور را رد نکرده‌ایم و نمی‌توانیم رد کنیم، ترور یک عمل مبارزاتی است که می‌تواند در مقطعی از نبرد، با در نظر گرفتن موقعیت نیروها در شرایطی مشخص، کاملاً درست و حتی لازم باشد. اما نکته مهم در اینجا است که امروزه، ترور، به هیچ وجه به عنوان شکلی هماهنگ با مبارزه ارتش پیکارجو، که به کل سیستم مبارزاتی بستگی دارد، پیشنهاد نمی‌شود بلکه به عنوان یک وسیله ضربتی مستقل و مجزا از هر ارتشی مطرح می‌گردد. در زمان کمبود یک سازمان مرکزی و در حالتی که تشکیلات انقلابی محلی ضعیف هستند، ترور نمی‌تواند چیز دیگری غیر از آنچه اشاره شد باشد. به همین دلیل، قاطعانه اعلام می‌داریم که این شیوه مبارزه در تحت شرایط ذکر شده، بی‌جا و بی‌مورد است و فعالترین مبارزین را از مهم‌ترین و واقعی‌ترین وظیفه‌شان نسبت به مجموعه جنبش، بازمی‌دارد و بجای اغتشاش سازمانی نیروهای حکومت، باعث اغتشاش سازمانی نیروهای انقلابی می‌گردد.

کافیست فقط حوادث اخیر را به یاد بیاوریم. جلوی چشم‌هایمان توده وسیع کارگران شهری و «مردم عادی» شهرها به مبارزه روی آوردند، اما انقلابیون دارای یک ستاد رهبری کننده و سازمان دهنده نبودند. آیا تحت چنین شرایطی این خطر موجود نیست که با روی آوردن مبارزترین انقلابیون به ترور، آن بخشهایی از مبارزه که تنها و تنها به آن می‌توان امید جدی داشت، ضعیف گردد؟ آیا این خطر موجود نیست که ارتباط سازمانهای انقلابی با توده ناراضی، معترض و دارای روحیه مبارزاتی اما پراکنده‌ای که ضعفشان درست در پراکندگی آنهاست قطع شود؟ در حالیکه این ارتباط با توده، تنها ضامن پیروزی ماست. ما این فکر را به خود راه نمی‌دهیم که هیچگونه ارزشی برای عملیات قهرمانانه فردی قائل نباشیم، اما این وظیفه ماست که با تمام نیرو، سرمست ترور شدن را و ترور را به عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه مبارزه دیدن، موضوعی که امروز خیلی‌ها بدان تمایل نشان می‌دهند، به عنوان خطری اعلام کنیم. ترور هرگز نمی‌تواند شکل مبارزاتی روزانه گردد؛ در بهترین حالات خود، ترور فقط می‌تواند به عنوان یکی از شیوه‌ها در حمله قطعی، مورد استفاده قرار گیرد. سوآلی که مطرح است، این است که آیا در لحظه کنونی ما می‌توانیم مردم را برای چنین حمله‌ای فراخوانیم؟ ظاهراً رابوچیه دنیلو خیال می‌کند می‌توانیم. به هر حال اعلام می‌کند «گروههای ضربتی را تشکیل دهید!» اما این باز هم بیشتر ناشی از شور و شوق می‌باشد و نه استدلال. توده اصلی جنگنده ما از داوطلبان و شورشیان تشکیل شده است. نیروی منظم ما تشکیل شده است از بخشهای کوچک و کم تعدادی که خود این بخشها هنوز هم بسیج نشده‌اند، با هم ارتباط ندارند و تربیت نشده‌اند که نوعی گروه منظم بسازند، تا چه رسد به گروههای ضربتی. برای هر کس که توان تشخیص مجموعه شرایط مبارزه ما را دارد، بدون اینکه این شرایط را با هر نقطه «چرخش» تاریخی سیر حوادث فراموش کند باید روشن باشد که در تحت چنین شرایطی، شعار فعلی ما نباید «پیش به سوی حمله» بلکه باید «محاصره قلعه دشمن را سازمان دهید» باشد. به بیان دیگر، نزدیک‌ترین وظیفه حزب ما نباید این باشد که تمام نیروهای موجود را حالا برای حمله بسیج کند بلکه وظیفه حزب ما باید بطور اعم در این درخواست مطرح باشد که یک سازمان انقلابی به وجود بیاورد که قادر باشد تمام قوا را گرد آورد و نهضت را نه تنها اسماً، بلکه حقیقتاً رهبری نماید. سازمانی که باید همیشه برای پشتیبانی از هر اعتراض و طغیانی، حاضر و آماده بوده و از آن برای ازدیاد و تقویت نیروهای جنگی که به درد نبرد قطعی بخورند استفاده نماید.

درسهای حوادث فوریه و مارس (۵)، به حدی مؤثر بودند که اکنون دیگر به ندرت می‌توان علیه این نتیجه‌گیریها اعتراض نمود. امروز دیگر چیزی که ما احتیاج داریم راه حل اصولی

نبوده، بلکه حل عملی مسئله است. تنها کافی نیست که برای کسی روشن باشد که چه نوع سازمانی و برای چه کاری تشکیل می شود بلکه لازم است فوراً چنان نقشه مشخصی برای سازمان طرح نمود تا آنکه از جهات مختلف، دست به ایجاد آن زد. نظر به اهمیت فوری مسئله، ما تصمیم داریم از جانب خود نقشه‌ای را به رفقا تقدیم کنیم که در رساله‌ای که برای چاپ آماده می شود مفصل تر شرح داده شده است (۶). ما معتقدیم که نقطه حرکت فعالیت ما، اولین قدم عملی برای ایجاد تشکیلات مورد نظر و سررشته‌ای که اگر دنبال شود به ما آن توانایی را می بخشد که بتوانیم این سازمان را مستمراً پیشرفت داده و بر عمق و وسعت آن بیافزاییم، تشکیلات یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه است. یک روزنامه چیزی است که ما بیش از هر چیز به آن نیازمندیم؛ بدون آن ما هرگز نخواهیم توانست وظیفه اصلی و دائمی و عمومی سوسیال دموکراسی که تبلیغ و ترویج همه جانبه است را انجام دهیم، خصوصاً زمانی که علاقه به سیاست و مسائل سوسیالیسم در بین وسیع ترین اقشار مردم بیدار می شود. هرگز به اندازه امروز این احتیاج احساس نشده است که تبلیغات پراکنده به شکل حرکت های فردی، اعلامیه‌های محلی، جزوه‌ها و غیره را به کمک انتشار یک روزنامه منظم دوره‌ای متشکل و تقویت کنیم. بدون اغراق می توان گفت که تناوب منظم در چاپ (و پخش) روزنامه می تواند ملاک و معیار دقیق و مشخصی باشد که ما چگونه انقلابی ترین و ضروری ترین فعالیت مبارزاتی مان را سازمان داده‌ایم. از طرف دیگر روزنامه ما باید برای سراسر روسیه باشد. اگر ما موفق نشویم، و تا زمانی که موفق نشویم فعالیت‌هایمان را برای نفوذ و تأثیر گذاری در بین مردم و دولت به وسیله چاپ و انتشار روزنامه ادغام کنیم، این یک خیالبافی خواهد بود که به ادغام چیزهای پیچیده تر، مشکل تر و قطعی تر فکر کنیم. قبل از هر چیز، جنبش ما از ضعف ایدئولوژیکی رنج می برد، همچنین از ضعف های عملی و سازماندهی، از حالت پراکندگی، از اینکه اکثر سوسیال دموکراتها به کارهای محلی که درک و چشم انداز آنها را محدود می کند مشغول هستند، امری که دامنه کار و فعالیت، مهارت و کاردانی آنها را در پنهان کاری و آمادگی نیز محدود میکند. دقیقاً در این حالت پراکندگی است که باید ریشه را در بی ثباتی و تمام آن تزلزل هائی که در بالا گفته شد جستجو کرد. اولین قدم در جهت حذف و از بین بردن این نقطه ضعف و تبدیل جنبش های محلی متفاوت به یک جنبش واحد سراسری روسیه، باید بنیانگذاری یک روزنامه برای سراسر روسیه باشد. در انتها، ما حتماً به یک روزنامه سیاسی احتیاج داریم. بدون یک ارگان سیاسی نمی توان امروز در اروپا، جنبشی را یافت که شایسته نام سیاسی باشد. بدون داشتن چنین ارگانی انجام وظیفه ما مبنی بر متمرکز نمودن تمام عناصر سیاسی ناراضی و معترض که بتوان با کمک آنها جنبش انقلابی پرولتری را بارور کرد مطلقاً غیرممکن است. ما اولین قدم را برداشته‌ایم، در بین طبقه کارگر خواست افشاء وضعیت «اقتصادی» کارخانه‌ها را بیدار کرده‌ایم؛ حالا باید قدم بعدی را برداریم یعنی در تمام اقشار نسبتاً آگاه خلق، خواست افشاء مسائل سیاسی را بیدار کنیم. نباید از این جهت که صداهای اعتراض سیاسی امروز اینقدر ضعیف، کم و مردد هستند، نا امید شد. دلیل آن به هیچ وجه در این نهفته نیست که مردم، بطور جمعی به استبداد پلیسی تن در داده‌اند، بلکه علت در این است که افرادی که توانایی و آمادگی آنها دارند تا بدی اوضاع را افشاء کنند، دارای هیچگونه تریبونی نیستند تا از این تریبون برای مردم صحبت کنند، هیچ شنونده مشتاق و امیدوارکننده‌ای وجود ندارد، آنها هیچ جا در بین مردم آن نیرویی را نمی یابند که ارزش آن را داشته باشد تا با پشتیبانی از آن علیه «قدر قدرتی» حکومت روس شکایت کنند. اما اینک تمام اینها با سرعت سرسام آوری تغییر می کند. یک چنین نیرویی وجود دارد. این نیرو

پرولتاریای انقلابی است که آمادگی خود را ثابت کرده، که نه فقط به دعوت برای شرکت در مبارزه سیاسی گوش داده و از آن پشتیبانی می کند بلکه با کمال شجاعت در این نبرد درگیر می شود. این امکان اکنون دیگر برای ما موجود است و ما موظفیم که یک تریبون به وجود آوریم که به وسیله آن تمام خلق بتواند حکومت تزاری را افشاء کند. یک چنین تریبونی باید روزنامه سوسیال دمکراتیک باشد. برعکس دیگر طبقات و اقشار جامعه روس، در درون طبقه کارگر، علاقه دائمی برای کسب دانش سیاسی و تقاضای عظیمی (نه فقط در دوره های تشدید نا آرامی) برای مطبوعات غیرقانونی و مخفی موجود است. زمانی که چنین تقاضای توده های آشکار است و هنگامی که تربیت رهبران مجرب انقلابی شروع شده است و با توجه به آن تجمع طبقه کارگر در مناطق کارگری شهرهای بزرگ و در بخشهای کارگری در محل کارخانه، عملاً امکان کامل کنترل موقعیت را می دهد، یافتن یک روزنامه سیاسی، مسئله ای است که برای پرولتاریا در این موقعیت کاملاً قابل قبول و جذب است. به وسیله پرولتاریا بمثابة رابط، این روزنامه می تواند در صفوف خرده بورژوازی شهری، کارگاههای خانگی، دهات و دهقانان رخنه کرده و تبدیل به یک روزنامه سیاسی مردمی شود.

نقش روزنامه، به هیچ وجه فقط به پخش ایده ها، به تربیت سیاسی و جذب متحدان سیاسی، محدود نمی شود. روزنامه فقط یک مروج عمومی و مبلغ عمومی نیست، بلکه سازمان دهنده عمومی نیز می باشد. از این حیث آنرا می توان با چوب بستنی در اطراف عمارت در حال ساختمان مقایسه نمود. این چوب بست، طرح عمارت را نشان می دهد. رابطه بین سازندگان مختلف را تسهیل و به آنها کمک می کند که کار را تقسیم نموده و نتایج عمومی را که به وسیله کار متشکل شان به وجود آمده است از نظر بگذرانند. با کمک روزنامه و در ارتباط با آن، به خودی خود یک سازمان مستحکمی به وجود خواهد آمد که توجه آن نه فقط به کار محلی، بلکه به کار منظم عمومی نیز خواهد بود. سازمانی که اعضایش را به آن عادت می دهد که حوادث سیاسی را، با دقت خاصی تعقیب نمایند و اهمیت و تأثیر این حوادث را در اقشار مختلف مردم به درستی ارزیابی کرده و متدهای لازمی را تدوین نمایند تا به وسیله آن حزب انقلابی بتواند بر روی این اتفاقات تأثیر نهد. وظایف فنی کار، تأمین ساختن منظم مواد اولیه برای روزنامه و پخش و توزیع منظم آن، شبکه ای از مأموران محلی حزب متحد را ضروری می سازد که مرتباً با هم در تماس باشند، به موقعیت عمومی جریانات آگاهی داشته باشند، به انجام وظایف جزئی منظم شان در کار سرتاسری روسیه عادت کنند و توانایی هایشان را در سازماندهی فعالیتهای انقلابی گوناگون بیازمایند. این شبکه از مأموران*، استخوان بندی آنچنان سازمانی را تشکیل می دهند که ما بدان احتیاج داریم، به اندازه کافی بزرگ که بتواند سراسر کشور را دربر گیرد، به اندازه کافی وسیع و همه جانبه که بتواند یک تقسیم کار دقیق و منظمی را به پیش برد، به اندازه کافی پابرجا تا بتواند تحت هر شرایط و با هر تغییر وضعیت غیرمنتظره ای فعالیت خود را بدون اشتباه انجام دهد، که از یک طرف از جنگ آشکار با دشمن که از لحاظ نیرو، تفوق کامل داشته و تمام قوای خود را در یک نقطه جمع نموده است، اجتناب کرده و از طرف دیگر، از عدم چالاکي دشمن استفاده کند و در آنجا و

* این کاملاً واضح است که این مأموران تنها در ارتباط نزدیک با کمیته های محلی (گروهها، هسته های مطالعاتی) حزب ما می توانند کارشان را انجام دهند. بطور کلی تمام طرح ما زمانی می تواند پیاده شود که مورد حمایت فعالانه کمیته هایی که مکرراً خواهان متحد ساختن حزب بوده اند قرار گیرد. کمیته هایی که مطمئن هستیم که این اتحاد را به وجود خواهند آورد. اگر امروز نه، فردا! اگر از یک طریق نه، از طریق دیگری!

در آن لحظه‌ای که از همه کمتر انتظار می‌رود به وی حمله ور گردد. امروز ما وظیفه نسبتاً سبکی برعهده داریم و آن پشتیبانی از تظاهرات دانشجویایی در خیابانهای شهرهای بزرگ است. فردا احتمالاً وظیفه سنگین تری را برعهده خواهیم داشت. برای مثال، پشتیبانی از جنبش بیکاران یک ناحیه مشخص، پس فردا باید آماده باشیم تا در یک شورش دهقانی، نقش انقلابی بازی کنیم. امروز ما باید از تشدید موقعیت سیاسی که حکومت با لشکرکشی علیه زمستوها ایجاد کرده استفاده کنیم، فردا ما باید از طغیان مردم علیه این یا آن نوکر تزاری که خیلی پر رو شده است، پشتیبانی کنیم و به وسیله بایکوت، به وسیله تظاهرات و غیره کمک کنیم، تا به او آنچنان درس عبرتی داده شود که خود را به یک عقب نشینی علنی مجبور ببیند. یک چنین درجه‌ای از آمادگی مبارزاتی، تنها به وسیله کار لاینقطع یک گروه منظم امکان پذیر است و اگر ما نیروهایمان را برای انتشار یک روزنامه عمومی بسیج کنیم و متحد نمائیم، این کار نه فقط لایق ترین مروجین را تربیت کرده، بلکه ماهرترین سازمان دهندگان را، مستعدترین رهبران سیاسی حزب را نیز که قادرند در زمان لازم بهترین شعار را برای مبارزه نهایی انتخاب کنند و مبارزه را رهبری نمایند، به میدان عمل می‌راند.

در آخر چند کلمه‌ای برای جلوگیری از سوء تفاهم احتمالی لازم است. ما تمام مدت از تدارک منظم و با نقشه حرف زدیم، اما به هیچ وجه به این وسیله نمی‌خواستیم اظهار کنیم که حکومت مطلقه می‌تواند فقط به وسیله محاصره دائمی و یا یک حمله سازمان یافته سرنگون شود، یک چنین نظریه‌ای، جزم اندیشانه و بی‌معنی خواهد بود. برعکس خیلی امکان دارد و از نظر تاریخی هم محتمل است که استبداد تحت فشار انفجارهای ناگهانی یا اغتشاش غیرقابل پیش بینی که آن را دائماً از تمام جهات تهدید می‌نماید، سرنگون شود.

اما هیچ حزب سیاسی که می‌خواهد از ماجراجویی پرهیز کند، نمی‌تواند برنامه عمل خود را بر مبنای پیش بینی انفجارها و اغتشاشات پایه گذاری کند، ما باید راه خودمان را در پیش گیریم، کار منظم خود را بطور صحیح انجام دهیم و هر چقدر کمتر بر حوادث غیرمترقبه حساب کنیم، به همان اندازه احتمال اینکه توسط «تغییرات تاریخی» غافلگیر شویم کمتر است.

ایسکرا شماره ۴

مه ۱۹۰۱

توضیحات

۱- رابوچیه دنیلو (هدف کارگری) مجله ارگان اکونومیست ها بود. این مجله به توسط اتحادیه سوسیال دمکراتهای روس در خارجه از آوریل ۱۸۹۹ تا فوریه سال ۱۹۰۲ در ژنو انتشار می یافت.

۲- «لیستوک» رابوچیه دنیلو (ضمیمه رابوچیه دنیلو) که بین ژوئن تا ژوئیه ۱۹۰۱ هشت شماره از آن در ژنو منتشر شد.

۳- رابوچایا میسل (تفکر کارگری) نشریه اکونومیستی که ارگان اتحادیه سوسیال دمکراتهای روس در خارجه بود و بین اکتبر ۱۸۹۷ تا دسامبر ۱۹۰۲ انتشار می یافت.

۴- در اینجا استناد به مقاله «وظایف فوری جنبش ما» است که در شماره ۱ ایسکرا در دسامبر ۱۹۰۰ انتشار یافته بود.

۵- منظور تظاهرات سیاسی، میتینگ ها و اعتصابات کارگران و دانشجویان در فوریه و مارس سال ۱۹۰۱ است که در شهرهای مختلف روسیه اتفاق افتادند و حکومت تزاری اقدام به سرکوب بیرحمانه آنها نمود. انگیزه شروع تظاهرات و اعتصابات فراخواندن تعدادی از دانشجویان دانشگاه کیف به ارتش به عنوان مجازات شرکت آنها در یک میتینگ دانشجویی بود.

۶- منظور لنین کتاب «چه باید کرد؟» است.

چرا سوسیال دمکراسی بایستی مبارزه ای قاطع و بی مهابا را به سوسیالیست رولوسیونرها اعلام کند؟

۱- زیرا جریانی که در تفکر اجتماعی ما تحت عنوان «سوسیالیست رولوسیونر» معروف است، از یگانه تنوری سوسیالیسم انقلابی که امروز وجود دارد، یعنی مارکسیسم، در حقیقت منحرف می شود و هم اکنون منحرف شده است. این جریان در ارتباط با انشعاب بزرگ سوسیال دمکراسی بین المللی به جناح اپورتونیستی (یا «برنشتینی») و جناح انقلابی، موضع کاملاً ناروشن، غیرمجاز و دو رویانه‌ای مابین دو صندلی اتخاذ نموده است. این جریان تنها و تنها بر پایه انتقاد بورژوا - اپورتونیستی از مارکسیسم، آن را «ناپایدار» خوانده («وستنیک روسکوی رولوتسی» شماره ۲ صفحه ۶۲) و اعلام می دارد که می خواهد مارکسیسم را از نو و به سبک خود مورد «تجدیدنظر» قرار دهد، مع الوصف برای انجام این وعده تهدیدآمیز خویش، هیچ کاری انجام نداده است.

۲- زیرا جریان سوسیالیست رولوسیونر در مقابل آن سمتگیری مسلط بر تفکر اجتماعی و سیاسی روسیه که آنرا می بایست نارودنیسم لیبرال نامید، بطور استمداد ناپذیری تسلیم شده است. سوسیالیست رولوسیونرها که اشتباهات «نارودنایا ولیا» (۱) و بطور کلی تمام سوسیالیسم قدیمی روس را تکرار می کنند، قادر نیستند که سستی کامل این جریان و تضادهای درونی آنرا ببینند و سهمیه مستقل خویش را برای تفکر انقلابی روس در سطح افزودن چند تا گنده گویی انقلابی به همان وصیت نامه خاک گرفته خرد لیبرالی - نارودنیک، محدود می کنند. مارکسیسم روس برای اولین بار پایه‌های تنوریک جریان نارودنیسم لیبرال را به لرزه درآورد و محتوی طبقاتی بورژوائی و خرده بورژوائی آنرا آشکار ساخت و علیه آن اعلان جنگ داد، کاری که همچنان ادامه می دهد، بدون اینکه از گرویدن یک عده زیادی از مارکسیستهای منقد (اپورتونیست) به جرگه مخالفان، واهمه‌ای به خود راه دهد. معذالک رفتار و برخورد سوسیالیست رولوسیونرها در کلیه زمینه‌های این منازعه (در بهترین حالت) خصمانه - خنثی بوده و هست، آنها باز هم بین دو صندلی نشسته‌اند - مابین مارکسیسم روس (آنها از آن فقط تکه پاره‌هایی را برداشته‌اند) و جریان شبه سوسیالیستی نارودنیسم لیبرال.

۳- زیرا که سوسیالیست رولوسیونرها در نتیجه عدم اصولیت کامل خویش در مسائل بین المللی سوسیالیسم و مسائل مربوط به سوسیالیسم در روسیه که در بالا بدان اشاره شد، تنها اصل واقعاً انقلابی، یعنی مبارزه طبقاتی را نمی فهمند و یا بدان اعتقاد ندارند. آنها نمی فهمند که در روسیه کنونی فقط حزبی می تواند واقعاً انقلابی و حقیقتاً سوسیالیستی باشد که

سوسیالیسم را با جنبش کارگری روسیه که با رشد سرمایه داری در روسیه همواره نیروی بیشتر و ابعاد وسیع تری به خود می گیرد، تلفیق دهد. موضع سوسیالیست رولوسیونرها در قبال جنبش کارگری روسیه همیشه مانند ناظری سطحی بین بوده و زمانی که به عنوان مثال این جنبش (در اثر رشد اعجاب انگیز خود) به بیماری «اکونومیسم» گرفتار آمد، آن وقت سوسیالیست رولوسیونرها از یکسو از اشتباهات کسانی که کار نو و مشکلی را برای بیداری و تهییج توده کارگران انجام می دادند، احساس مسرت کرده و از دیگر سو به لای چرخهای مارکسیسم انقلابی که علیه این «اکونومیسم» مبارزه می نمود و آنرا ظفرمندان به پایان رسانید، چوب می گذاشتند. موضع دو گانه در مورد جنبش کارگری، سوسیالیست رولوسیونرها را ناچاراً به افراد عملی از این جنبش کشانید و در نتیجه این افراد، حزب سوسیالیست رولوسیونرها هر نوع پایگاه اجتماعی خود را از دست داد. او هیچ نوع تکیه گاهی در بین طبقات اجتماعی ندارد، برای اینکه به دستجات روشنفکر متزلزل و ناپایداری که سردرگمی و بی پرنسپیی خود را «همه جانبه گری» می نامند، نمی توان طبقه نام نهاد.

۴- زیرا حزب سوسیالیست رولوسیونرها از آن جهت که به ایدئولوژی سوسیالیستی برخوردی تحدید گرانه دارد و می خواهد در یک زمان و به یک میزان به روشنفکران، پرولتاریا و دهقانان اتکاء نماید، بالاجبار (چه بخواید چه نخواهد) راه را برای به زنجیر کشاندن سیاسی و ایدئولوژیک پرولتاریای روس توسط دمکراسی بورژوائی روس هموار می سازد. تحقیر تنوری، برخورد متزلزل و ناپایدار نسبت به ایدئولوژی سوسیالیستی، ضرورتاً به مفهوم در خدمت ایدئولوژی بورژوائی قرار گرفتن است. روشنفکران و دهقانان روس به عنوان اقشار اجتماعی، در مقابل طبقه کارگر، فقط می توانند تکیه گاه جنبش بورژوا دمکراتیک باشند. این نه فقط اندیشه ای است که بالاجبار از تمام آموزش ما نتیجه می شود (بر این پایه، به عنوان مثال تولید کننده خرده پا فقط تا آنجائی انقلابی است که با جامعه اقتصاد کالائی و سرمایه داری بالمآل قطع رابطه کند و خود را در موضع پرولتاریا قرار دهد)، خیر، این همچنین یک واقعیت است که هم اکنون شروع نموده خود را به منصفه ظهور گذارد. اما در لحظه انقلاب سیاسی و در روز بعد از این انقلاب، این واقعیت جبراً خود را با نیروئی به مراتب بیشتر نشان خواهد داد. سوسیالیست رولوسیونریسم آن شکل از تظاهر ناپایداری ایدئولوژیک خرده بورژوائی و ساده کردن خرده بورژوا مآبانه سوسیالیسم است که سوسیال دمکراسی باید همواره علیه آن مبارزه قاطع را به پیش برد و خواهد برد.

۵- زیرا خواسته های عملی - برنامه ای که سوسیالیست رولوسیونرها هم اکنون، نمی خواهم بگویم در مقابل خود قرار داده اند، اما به هر حال طرح ریزی کرده اند - کاملاً روشن نشان می دهد که عدم اصولیت این جریان چه خسارت عظیمی در عمل بجای می گذارد. به عنوان مثال برنامه حداقل ارضی که در شماره ۸ «رولوسیونا روسیا» [روسیه انقلابی] طرح گردیده (شاید صحیح تر بود اینطور گفته شود: در لای بلای تزه های کج و معوج جریان نارودنیسم ما پراکنده است) اولاً هم در میان دهقانان که به آنان سوسیالیستی کردن زمین و خاک را به عنوان «حداقل» وعده می دهد و هم در طبقه کارگر که در آن تصورات کاملاً غلطی از خصلت واقعی جنبش دهقانی به وجود می آورد، تولید سردرگمی می کند. این وعده و وعیدهای بی سر و ته فقط حزب انقلابی را بطور اعم و آموزش سوسیالیسم علمی درباره اجتماعی کردن تمام وسائل تولید بمثابة هدف غائی ما را بطور اخص، خلع سلاح می کند. دوماً: سوسیالیست رولوسیونرها با پشتیبانی و توسعه تعاونی های دهقانی در برنامه حداقل، بطور کامل زمینه مبارزه انقلابی را ترک گفته و به اصطلاح سوسیالیسم خود را تا سطح رفرمیسم بی پایه خرده

بورژوازی تنزل می دهند. سوماً: سوسیالیست رولوسیونرها با مخالفت خود با خواسته‌های سوسیال دمکراتها مبنی بر از بین بردن تمام زنجیرهای قرون وسطائی که کمون روستایی ما را در خود پیچیده، موژیک [دهقان] را به سهمیه‌اش [از زمین] بسته، آزادی وی را از بین برده و لاجرم حقارت او را به عنوان عضوی از جامعه وابسته به زمین اش سبب می گردند، به اندازه کافی نشان دادند که آنها نتوانستند خود را در مقابل آموزشهای ارتجاعی جریان نارودنیسم روسیه محافظت نمایند.

۶- زیرا سوسیالیست رولوسیونرها در برنامه خود تروریسم را داخل می کنند و آنرا در شکل کنونی خود بمثابة وسیله‌ای برای مبارزه سیاسی، ترویج می نمایند و به این وسیله آنها ارتباط لاینقطع کار سوسیالیستی با توده طبقه انقلابی را از بین می برند و بدین ترتیب سنگین ترین صدمات را به جنبش وارد می آورند. همچنین قسمهای مظنن و سوگندهای مکرر در مکرر نمی تواند واقعیت انکار ناپذیر موجود را انکار کند که تروریسم امروزی آنطور که سوسیالیست رولوسیونرها امروزه آنرا بکار می برند و ترویج می نمایند، در هیچ رابطه‌ای با کار در میان توده، برای توده و با توده قرار نمی گیرد؛ که سازمان دادن عملیات تروریستی به وسیله حزب، نیروهای سازمانی از نظر کمی به غایت اندک ما را از وظایف سنگین و در مجموع انجام نپذیرفته خویش که همانا سازمان دادن یک حزب کارگری انقلابی است، منحرف می سازد؛ که تروریسم سوسیالیست رولوسیونرها در حقیقت چیز دیگری نیست غیر از جنگ تن به تن؛ که تجربه تاریخی آنرا کاملاً مردود شمرده است. فریادهای ترویج ترور که سوسیالیست رولوسیونرها می آنها توسعه می دهند حتی سوسیالیستهای خارجه را کم کم نگران می کند. این تبلیغات اما در توده کارگران روس تخم تخیلات مضر از نوع اینکه تروریسم «افراد را برخلاف اراده خود مجبور می نماید که سیاسی فکر کنند» (رولوسیونایا روسیا، شماره ۷ ص ۴)، که تروریسم «بهتر از ماهها ترویجات شفاهی قادر است نظر ... هزاران نفر را درباره انقلابیون و مفهوم (!!)) فعالیت آنها تغییر دهد»، که تروریسم گویا قادر است «به متزلزلین، به سرخوردگان و به نیروهائی که در اثر نتیجه حزن آور تظاهرات آنها مردد و هراسان شده‌اند، نیروی تازه ببخشد» (همانجا) و نظایر اینها می کارد. این تخیلات مضر فقط می تواند به سرخوردگی سریع و به تضعیف کاری بیانجامد که تهاجم توده به حکومت مطلقه را تدارک می بیند.

مطابق با دستنویس

نوشته شده اواخر ژوئن - ژوئیه ۱۹۰۲

منتشر شده برای اولین بار در سال ۱۹۲۳

در روزنامه «پروژکتور» (نور افکن) شماره ۱۴

مجموعه آثار لنین، جلد ۶

توضیحات

۱- «اراده خلق» (نارودنایا ولیا) سازمان مخفی سیاسی ای بود که در اوت ۱۸۷۹ در نتیجه انشعاب در سازمان «زملیا ای ولیا» (زمین و آزادی) به وجود آمد و اعضای آن تاکتیک ترور فردی را دنبال می کردند.

اندکی پس از قتل تزار الکساندر دوم (۱۳ مارس ۱۸۸۱) به وسیله اعضای «نارودنایا ولیا» این سازمان به دست حکومت تزاری منکوب گردید. و.ای. لنین برنامه تخیلی و غلط نارودوولسن و تاکتیک ترور فردی آنها را به باد انتقاد می گرفت اما احترام عظیمی برای مبارزات قهرمانانه‌ای که اعضای «نارودنایا ولیا» علیه تزاریسم انجام می دادند، قائل بود. لنین همچنین به فنون پنهان کاری آنها و سازمان شدیداً متمرکز آنها ارج بسیار می نهاد.

ماجراجویی انقلابی *

ما در زمانی طوفانی به سر می بریم، زمانی که تاریخ روسیه با گامهائی عظیم به پیش می رود و هر سال گاهی بیش از ده سال دوران آرامش اهمیت دارد. نتایج نیم قرن دوران بعد از رفرم جمع بندی می شوند و زیربنای ساختمان اجتماعی و سیاسی ای که سرنوشت سراسر کشور را برای مدت زمان بس طولانی تعیین خواهد کرد، گزارده می شود. جنبش انقلابی با سرعتی شگفت انگیز به رشد خود ادامه می دهد و «گرایشات ما» نیز با سرعت عجیبی شکفته (و پژمرده) می شوند. گرایشاتی که در سیستم طبقاتی کشور سرمایه داری سریع رشدی چون روسیه عمیقاً ریشه دارند، تقریباً بلافاصله جایگاه واقعی خود را اشغال کرده و طبقات مربوط به خود را می یابند. یک نمونه آن تحول آقای استرووه است که کارگران انقلابی در همین یک سال و نیم پیش پیشنهاد «از چهره پاره کردن» نقاب مارکسیستی او را نمودند و او اکنون با ابتکار خود بدون این نقاب به عنوان رهبر (یا خدمتگزار؟) زمینداران لیبرال که به ثبات و واقع بینی خود می بالند، به میدان آمده است. گرایشات بیانگر سنتی سنتی عقاید لایه-های میانی نامعین روشنفکران برعکس می کوشند اعلاناتی را جانشین نزدیکی با طبقات معینی سازند که بر حسب هر چه خروشان تر بودن حوادث، پر سر و صدا تر باشند. «ما حداقل صدایی شرورانه خواهیم داشت» (۱) - اینست شعار بسیاری از افراد با روحیه انقلابی که دارای هیچ تکیه گاه تتوریک و اجتماعی نیستند و با طوفان حوادث گرفتار شده اند.

سوسیالیست رولوسیونرها که چهره شان همواره روشن تر نمایان می شود نیز بدین گرایشات «پر سر و صدا» تعلق دارند. و اکنون هنگام آن رسیده است که پرولتاریا نگاهی دقیق بر این چهره بیاندازد و بر خود روشن سازد که طبیعت واقعی این افراد چیست، افرادی که هر چه برایشان محسوس تر می گردد که بدون پیوند نزدیک با طبقه واقعاً انقلابی جامعه نمی توانند به صورت یک گرایش جداگانه وجود داشته باشند، با اصرار بیشتری در جلب دوستی پرولتاریا برمی آیند.

سه عامل بیش از همه به نمایان شدن چهره واقعی سوسیالیست رولوسیونرها کمک کرده اند. نخست، شکاف بین سوسیال دمکراسی انقلابی و اپورتونیستها که زیر پرچم «انتقاد از مارکسیسم» سر بلند کرده اند. دوم قتل سیپیاگین توسط بالماشوف و نوسان جدید در برخی انقلابیون بسوی ترور. سوم و بالاخره اصلی ترین، جنبش اخیر دهقانان است که آنها را که بر طبق عادت میان دو صندلی می نشینند و هیچگونه برنامه ای ندارند مجبور کرده است که

* این مقاله شامل دو بخش است. بخش دوم مربوط به برنامه ارضی سوسیالیست رولوسیونرها می باشد که در این جزوه ترجمه و آورده نشده است.

پس از وقوع رویداد با چیزی شبیه به شبه برنامه به پیش آیند. ما اکنون به بررسی این سه عوامل می پردازیم، البته با توجه به اینکه در یک مقاله روزنامه ای فقط قادریم مختصراً نکات اساسی استدلالها را طرح نمائیم و به احتمال قوی در آینده در مقاله ای مفصل یا در یک جزوه به بررسی دقیق تر این مسئله خواهیم پرداخت.

سوسیالیست رولوسیونرها در شماره دوم وستنیک روسکوی رولوتسی و آن هم با مقاله بدون امضائی تحت عنوان «پیشرفت جهان و بحران سوسیالیسم» بود که بیانیه اصول تنوریک خود را اعلام نمودند. ما مطالعه این مقاله را به تمام کسانی که مایلند تصویر روشنی از بی اصولی محض و نوسان تنوریک (و همچنین از هنر استتار آن در پشت سیلی از لفاظی) به دست آورند جداً توصیه می کنیم. تمام محتوی این مقاله پرطمطراق را می توان در چند کلمه بازگو کرد: سوسیالیسم به یک نیروی جهانی تبدیل شده است، سوسیالیسم (= مارکسیسم) اکنون در نتیجه نبرد انقلابیون («ارتدکسها») علیه اپورتونیستها («منقدین») شکاف برداشته است. ما سوسیالیست رولوسیونرها «قطعاً» هیچگاه با اپورتونیسم همدردی نکرده ایم، اما از پیدایش «انتقاد»ی که ما را از قید دگم آزاد ساخته است شادمانه پایکوبی می کنیم؛ ما نیز در جهت تجدیدنظر در این دگم کار می نمائیم - و اگر چه هنوز از طریق انتقاد (بجز انتقاد بورژوا اپورتونیستی) چیزی برای عرضه نداریم و اگر چه تا بحال مطلقاً هیچ چیز را مورد تجدیدنظر قرار نداده ایم، با این حال، همین آزادی ما از هر تنوری بایستی به حساب افتخارات ما گذارده شود. این بایستی حتی بیشتر به حساب افتخارات ما گذارده شود زیرا ما به عنوان افرادی آزاد از قید هر تنوری، بطور جدی خواهان وحدت همگان هستیم و به شدت تمام مشاجرات مربوط به اصول تنوریک را محکوم می کنیم. وستنیک روسکوی رولوتسی (شماره ۲ صفحه ۱۲۷) بطور بسیار جدی به ما اطمینان می دهد که «یک سازمان جدی انقلابی»، «باید از توجه به حل مسایل مورد اختلاف تنوری اجتماعی که همواره منجر به نفاق می گردد، دست بکشد، اگر چه این موضوع نباید باعث بازداشتن تنوریسین ها از یافتن راه حل آنها گردد» - و یا به زبان ساده تر: بگذار نویسندگان بنویسند و خوانندگان بخوانند (۲)، ولی تا زمانی که دیگران درگیر مشاجرات اند در مورد جای خالی آزاد شده شادمانی خواهیم کرد.

البته نیازی نیست که به تحلیل جدی این تنوری طفره از سوسیالیسم (فقط بخاطر مشاجرات) پردازیم. به نظر ما، بحران سوسیالیسم هر سوسیالیست به حداقل جدی ای را به ویژه موظف می دارد که توجه خود را به تنوری بیشتر افزایش دهد، قاطعانه تر یک موضع کاملاً معین اتخاذ نماید و خط فاصل دقیق تری میان خود و عناصر متزلزل و غیرقابل اعتماد بکشد. ولی بنابر عقیده سوسیالیست رولوسیونرها از آنجائی که «حتی در میان آلمانیها» انشعاب و اغتشاش اتفاق می افتد، برای ما روسها خواست خدائی است، از اینکه خود نمی دانیم به کجا می رویم، به خود ببالیم. به عقیده ما یک جریان انقلابی در صورت فقدان تنوری، ضرورت موجودیت خود را از دست می دهد و دیر یا زود بطور اجتناب ناپذیر محکوم به ورشکستگی سیاسی است. اما به عقیده سوسیالیست رولوسیونرها، فقدان تنوری چیز خوب، درست و بخصوص «برای وحدت» مناسب است. همانطوری که دیده می شود ما نمی توانیم با آنها به توافق برسیم، زیرا به زبانهای متفاوتی سخن می گوئیم. یک امید باقی است: شاید آقای استرووه آنها را به سر عقل آورد، کسی که او نیز (البته کمی جدی تر) درباره از میان برداشتن دگم صحبت کرده و معتقد است که کار «ما» (نظیر هر کار بورژوائی که به پرولتاریا متوسل می شود) متحد ساختن است نه نفاق افکنی. آیا سوسیالیست رولوسیونرها با کمک

آقای استرووه پی خواهند برد که مفهوم واقعی موضع شان در مورد آزادی از سوسیالیسم بخاطر وحدت، و وحدت بر مبنای آزادی از سوسیالیسم چیست؟
به نکته دوم، مسئله تروریسم پردازیم.

سوسیالیست رولوسیونرها در دفاع شان از ترور که تجربه جنبش انقلابی روسیه به وضوح بی ثمری آنها ثابت نموده است، برافروخته تلاش دارند توضیح دهند که تروریسم را فقط در پیوستگی آن با کار در میان توده‌ها می پذیرند و لذا مباحثات سوسیال دمکراتهای روسیه در رد اثر بخشی این شیوه مبارزه (و برای مدت زمانی طولانی رد کرده‌اند) به آنها مربوط نمی شود. در اینجا داستانی که بسیار شبیه به نظر آنها درباره «انتقاد» است تکرار می گردد. سوسیالیست رولوسیونرها فریاد می زنند که ما اپورتونیست نیستیم و در همان حال دگم سوسیالیسم پرولتاریائی را فقط بر اساس انتقاد اپورتونیستی محض و نه چیز دیگری، به بایگانی می سپارند. سوسیالیست رولوسیونرها به ما اطمینان می دهند که اشتباهات تروریستها را تکرار ننموده و توجه را از کار در میان توده‌ها منحرف نمی کنیم، و در همان حال با حرارت زیادی اعمالی از قبیل قتل سبب‌آگین توسط بالماشوف را به حزب توصیه می کنند، اگر چه هر کس به خوبی می داند و می بیند که این عمل به هیچ وجه در ارتباط با توده‌ها نبوده و به سبب شیوه‌ای که این عمل مطابق با آن انجام شد نمی توانست هم باشد و اینکه اشخاصی هم که این عمل را انجام دادند نه بر روی عمل مشخص یا پشتیبانی از جانب توده‌ها حساب می کردند و نه بدان امیدوار بودند. سوسیالیست رولوسیونرها کوتاه بینانه درک نمی کنند که تمایل آنها به تروریسم رابطه بسیار نزدیکی با این واقعیت دارد که آنها از همان آغاز از جنبش کارگری جدا بوده و هنوز هم جدا هستند، بدون آنکه حتی سعی نمایند به حزب طبقه انقلابی که مبارزه طبقاتی اش را پیش می راند تبدیل شوند. حرارت زیاد از حد در سوگند خوردن غالباً سبب آن می شود که شخص مواظب باشد و درباره آنچه که این همه چاشنی تند و تیز لازم دارد شک و تردید کند. هنگامی که من اطمینان بخشی های سوسیالیست رولوسیونرها را مبنی بر اینکه: «ما با ترور کار در میان توده‌ها را عقب نمی زنیم» می خوانم، معمولاً به این فکر می کنم که آیا این سوگندها آنها را خسته نمی کند؟ این اطمینان بخشی ها از جانب همان کسانی است که از جنبش کارگری سوسیال دمکراتیک که توده‌ها را واقعاً پیا می دارد کنار کشیده‌اند و به کنار کشیدن از آن ادامه می دهند؛ کسانی که به تکه پاره-هائی از هر نوع تئوری چنگ می اندازند.

جزوه منتشر شده توسط «حزب سوسیالیست رولوسیونرها» در سوم آوریل ۱۹۰۲ می تواند به عنوان تصویری عالی از آنچه در بالا گفته شد در نظر گرفته شود. این زنده ترین مأخذی است که به رهبران اصلی نزدیک بوده و معتبرترین مأخذ به شمار می آید. «طرح مسئله مبارزه تروریستی» در این جزوه بر مبنای شهادت با ارزش رولوتسیونایا روسیا (شماره ۷ صفحه ۲۴) «با نظرات حزب کاملاً منطبق» است.*

* البته رولوتسیونایا روسیا در اینجا هم به بند بازی خاصی می پردازد. از یکسو «کاملاً منطبق است» و از سوی دیگر، اشاره به «مبالغه» می باشد. از یکسو رولوتسیونایا روسیا اعلام می دارد که این جزوه از جانب فقط «یک گروه» از سوسیالیست رولوسیونرها است و از سوی دیگر این یک واقعیت است که جزوه دارای امضای «از انتشارات حزب سوسیالیست رولوسیونرها» می باشد. علاوه بر این، شعار همین رولوتسیونایا روسیا یعنی «حق با مبارزه به دست می آید» تکرار می شود. ما متوجه هستیم که رولوتسیونایا روسیا برایش ناگوار است که به این نکته حساس پردازد ولی معتقدیم که جداً ناشایست است که در مواردی نظیر این به قیام

جزوه سوم آوریل با دقت قابل ملاحظه‌ای از طرح «جدیدترین» دلایل تروریستها پیروی می‌کند. پیش از هر چیز این کلمات به چشم می‌خورند: «ما دعوت به تروریسم را نه بجای کار در میان توده‌ها، بلکه بخاطر آن و همراه با آن کار پیشنهاد می‌نمائیم». این کلمات به ویژه به این سبب چشم را متوجه خود می‌سازند که با حروفی سه برابر بزرگتر از بقیه متن چاپ شده‌اند (شیوه‌ای که البته رولوتسیانا روسیا نیز تکرار کرده است). گویا به همین سادگی است که کافی باشد شخص فقط «نه بجای، بلکه همراه با» را با حروف برجسته چاپ کند و بپندارد تمام بحث سوسیال دمکراتها و تمام آموزشهای تاریخ فوراً فرو خواهند ریخت! اما با کمی زحمت برای مطالعه تمام جزوه، انسان خواهد دید که این اطمینان بخشی‌های با حروف برجسته، بی جهت نام توده‌ها را به میان می‌کشد. زمانی که «کارگران از تاریکی برهند» و «موج عظیم همگانی دروازه‌های آهنین را درهم شکنند»، «افسوس!» (به معنی تحت اللفظی اش «افسوس!») «هنوز خیلی دور است و فکر کردن درباره شمار قربانیان آینده وحشتناک است!». آیا کلمات «افسوس هنوز خیلی دور است» بیانگر ناتوانی کامل در درک جنبش توده-ای و نابوری بدان نیست؟ آیا این ادعا برای استهزاء عمدی این واقعیت که کارگران هم اکنون شروع به برخاستن نموده‌اند، یافته نشده است؟ و بالاخره حتی اگر این ادعای مبتذل که در حقیقت چرند و بیهوده گونی بیش نیست درست می‌بود، باز آنچه که از آن با برجستگی خاصی بیرون می‌آمد بیهودگی تروریسم بود، زیرا بدون کارگران تمامی بمبها بی قدرتند، آشکارا بی قدرتند.

به ادامه‌اش توجه کنید: «هر ضربه تروریستی بخشی از نیروی حکومت مطلقه را گرفته و تمام این نیرو را (!) به سمت مبارزین آزادی منتقل (!) می‌سازد». «و اگر ترور بطور سیستماتیک (!) انجام گیرد، واضح است که بالاخره کفه ترازو در طرف ما سنگین تر خواهد شد». آری، آری بر همگان روشن است که ما در اینجا با یکی از بزرگترین خیال پردازیهای تروریستها در ناهنجارترین شکل آن روبرو هستیم: قتل سیاسی به خودی خود «نیرو منتقل می‌سازد»! بدین ترتیب از یکسو با تنوری انتقال نیرو مواجه هستیم و از سوی دیگر با «نه بجای، بلکه همراه با» ... آیا این سوگند خوردنها آنها را خسته نمی‌کند؟

ولی اینها تازه فقط شکوفه‌ها هستند. میوه‌ها در پیش‌اند. حزب سوسیالیست رولوسیونرها می‌پرسد «ضربت را باید بر چه کسانی وارد ساخت؟ و پاسخ می‌دهد: به وزرا و نه به تزار، زیرا «تزار نخواهد گذاشت کار به افراط بکشد» (!! این را دیگر از کجا فهمیده‌اند؟؟) و گذشته از این «آسانتر نیز هست» (این کاملاً آن چیزی است که آنها می‌گویند!): «هیچ وزیری نمی‌تواند خود را در قصری همانند یک قلعه پنهان نماید». و این استدلال با سخن زیرین که ضروریست به عنوان نمونه‌ای از «تنوری» سوسیالیست رولوسیونرها جاودانه شود پایان می‌پذیرد: «حکومت مطلقه بر ضد تجمع خلق سرباز دارد؛ بر ضد سازمانهای انقلابی پلیس مخفی و آشکارا را؛ ولی چه چیز وی را ... [منظور از «وی» کیست؟ حکومت مطلقه؟ نویسنده ندانسته حکومت مطلقه را با وزیری که ضربه زدن بر او ساده تر می‌باشد یکسان دانسته است!] ... از چنگ افراد یا گروههای کوچکی که پیوسته و حتی بدون اطلاع یکدیگر! آماده تعرض می‌شوند و تعرض می‌کنند، نجات خواهد داد؟ هیچ نیروی در مبارزه با افراد نامرئی سودمند نیست. بنابراین، وظیفه ما روشن است: نابود کردن هر یک از افراد ظالم حکومت

موشک بازی پرداخته شود. برای سوسیال دمکراسی انقلابی وجود اکونومیسم نیز ناگوار بود ولی بدون کوچکترین کوششی جهت گمراه نمودن کسی، آنرا آشکارا افشا نمود.

مطلقه با یگانه وسیله‌ای (!) که حکومت مطلقه برایمان باقی گذاشته است - مرگ». سوسیالیست رولوسیونرها هر مقدار کاغذ را با اطمینان دهی به اینکه آنها با تبلیغ تروریسم، در کار در میان توده‌ها کوتاهی نمی‌کنند و آنرا بی سازمان نمی‌سازند، سیاه نمایند، موفق نخواهند شد با عبارت پردازی این واقعیت را نفی کنند که روحیات تروریستهای امروزی در جزوه‌ای که از آن نقل کردیم به درستی منعکس شده است. تئوری انتقال نیرو مکمل خود را در تئوری نامرئی بودن می‌یابد - تئوری ای که نه تنها تمام تجربیات گذشته بلکه هر گونه فکر سلیم انسانی را وارونه می‌گرداند. اینکه «تجمع [گسترده مردم]» یگانه «امید» انقلاب است و اینکه تنها آن سازمان انقلابی که این تجمع را (در عمل و نه در حرف) رهبری می‌نماید، قادر به مبارزه با پلیس است، از بدیهیات هستند. خجالت آور است اگر مجبور باشیم اینها را ثابت کنیم. و فقط کسانی که همه چیز را فراموش کرده‌اند و مطلقاً هیچ چیز نیاموخته‌اند، می‌توانند نتیجه‌ای «عکس» را بگیرند و به این بلاهت افسانه آمیز برسند که حکومت مطلقه می‌تواند از چنگ توده به وسیله سربازان و از چنگ سازمانهای انقلابی به وسیله پلیس «نجات» یابد، ولی هیچ راه نجاتی برای او از دست تک روانی که وزرا را شکار می‌کند وجود ندارد!

این ادعای افسانه آمیز، که ما معتقدیم رسوا خواهد شد، به هیچ وجه یک دعوی مضحک ساده نیست. خیر، کاملاً آموزنده است، زیرا با کشیده شدن به یک یاوه، اشتباه اساسی تروریستها را که در آن با «اکونومیستها» مشترک اند (شاید اکنون دیگر بایستی گفت: با نمایندگان سابق مرحوم «اکونومیسم؟») برملا می‌سازد. این اشتباه همان گونه که ما بارها نشان داده‌ایم عبارتست از عدم درک کمبود اساسی جنبش ما. به واسطه رشد بسیار سریع جنبش رهبران از توده‌ها عقب مانده‌اند، سازمانهای انقلابی به سطح فعالیتهای انقلابی پرولتاریا نرسیده‌اند و قادر به حرکت در پیشاپیش و رهبری توده‌ها نشده‌اند. اینکه چنین عدم تطابقی وجود دارد نمی‌تواند از جانب هیچ شخص با وجدانی که حتی آشنائی مختصری با جنبش دارد مورد تردید قرار گیرد. و چون اینچنین است، پس واضح است که تروریستهای امروزی در واقع «اکونومیستهای» پشت و رو شده‌ای هستند که در راهی همانقدر احمقانه، منتها در قطب مخالف می‌افتند. در زمانی که انقلابیون از نظر نیرو و وسایل جهت رهبری توده‌های پیاخاسته در مضیقه‌اند، فراخواندن به تروریسم که به شکل سازماندهی ضربه زدن به وزرا توسط تک روها و گروههای بی اطلاع از یکدیگر انجام می‌شود نه تنها به معنای قطع کار در میان توده-هاست، بلکه همچنین تلاش در وارد نمودن بی سازمانی صرف در این کار را معنی می‌دهد.

در جزوه سوم آوریل می‌خوانیم که ما انقلابیون «عادت کرده‌ایم با ترس و لرز در یک تجمعی ازدحام نمائیم و حتی روحیه نوین و دلیرانه‌ای که از دو سه سال پیش ظاهر گشته است، تاکنون بیشتر احساسات توده را برانگیخته است تا افراد را». این کلمات، بسیاری از حقیقت بطور غیر عمدی بیان شده‌ای را دربر دارند. و همین حقیقت است که تو دهنی خرد کننده‌ای به مبلغین تروریسم می‌زند. از این حقیقت هر سوسیالیست متفکری چنین نتیجه می‌گیرد: باید مصممانه تر، بی باکانه تر و منظم تر بمثابة تجمع عمل کرد. اما سوسیالیست رولوسیونرها به این نتیجه می‌رسند که: «تیراندازی کن، ای فرد نامرئی، زیرا تجمع مردم، افسوس، هنوز خیلی مانده به این جریان برسد و گذشته از این، سربازها بر علیه این تجمع اند». آقایان، این دیگر اوج نابخردی است!

در جزوه تئوری تروریسم تهییج کننده نیز از نظر دور نمانده است. به ما گفته می‌شود که «هر نبرد تن به تن یک قهرمان در همگی ما روحیه مبارزه و شجاعت را برمی‌انگیزد»، ولی ما از گذشته می‌دانیم و در زمان کنونی می‌بینیم که فقط اشکال نوین جنبش توده‌ای یا بیداری

قشرهای جدیدی از توده‌های به مبارزه مستقل است که واقعاً روحیه مبارزه و شجاعت را در همگی برمی‌انگیزد. نبردهای تن به تن در هر حال، تا آنجا که به صورت نبردهای تن به تن اعمال شده توسط بالماشوف‌ها باقی بمانند، بطور مستقیم فقط هیجان زودگذری را برمی‌انگیزند، در حالی که بطور غیر مستقیم منجر به بی‌تفاوتی و انتظار غیر فعال برای نبرد تن به تن بعدی می‌گردند. به ما باز هم اطمینان داده می‌شود که «هر جرعه تروریسم ذهن را روشن می‌سازد»، چیزی که ما متأسفانه در مورد حزب سوسیالیست رولوسیونرها و اعظ تروریسم مشاهده نکرده‌ایم. به ما تنوری کار بزرگ و کار خرد عرضه می‌شود: «کسی که دارای نیروی بیشتر، امکانات بیشتر و عزمی راسخ تر است نباید با کارهای خرد (!) خود را قانع کند؛ او باید کاری بزرگ بیابد و خود را وقف آن نماید - تبلیغ تروریسم در میان توده‌ها (!)، تدارک عملیات بغرنج تروریستی [تنوری نامرئی بودن افراد از هم اکنون فراموش شده است!] ...».

واقعاً که چه ذکاوت شگفت آوری. نثار نمودن جان یک انقلابی به منظور انتقام جوئی از سپیباگین فرومایه‌ای که بجای او پله و پله فرومایه می‌آید کار بزرگ است اما مثلاً آماده نمودن توده‌ها به منظور تظاهرات مسلحانه، کاری خرد است. رولوتسیوناریا روسیا دقیقاً همین نکته را در شماره ۸ وقتی که اعلام می‌دارد، درباره تظاهرات مسلحانه «به عنوان کاری برای آینده دور نامعلومی نوشتن و سخن گفتن آسان است»، «ولی تاکنون تمام این صحبتها تنها دارای طبیعت تنوریک صرف بوده‌اند»، تشریح می‌کند. چقدر خوب به این زبانی که از قید معتقدات محکم سوسیالیستی و تجربه سنگین هر نوع جنبش توده‌ای آزادند، آشنا هستیم. آنها نتایج پر سر و صدا و بلاواسطه قابل لمس را با عملی بودن اشتباه می‌گیرند. برای آنها تقاضای پافشاری بر موضع طبقاتی و حفظ خصلت توده‌ای جنبش «مبهم» و «تنوری پردازی» است. در نظر آنها قاطعیت عبارتست از تبعیت برده وار از هر چرخش روحیات و ... و در نتیجه آن، درماندگی اجتناب ناپذیر در قبال هر تحول و تغییر. تظاهرات آغاز می‌گردند - و عباراتی خونخوارانه، صحبت‌هایی درباره آغاز پایان، بر زبان اینگونه افراد جاری می‌شوند. تظاهرات متوقف می‌گردند - دست‌هایشان را با درماندگی به پایین می‌اندازند و پیش از آنکه فرصت کهنه کردن یک جفت کفش را کرده باشند، فریاد برمی‌آورند: «افسوس که مردم هنوز خیلی عقب هستند ...». دنانت جدیدی به وسیله قلدران تزاری انجام می‌شود - و آنها طلب می‌کنند که وسیله «مشخصی» به آنها نشان داده شود که بتواند به عنوان پاسخی جامع به این دنانت باشد، وسیله‌ای که فوراً «انتقال نیرو» را میسر گرداند، و خود مغرورانه قول این انتقال را می‌دهند! این افراد درک نمی‌کنند که تنها همین قول «انتقال» نیرو، ماجراجوئی سیاسی است و اینکه ماجراجوئی آنها از بی‌اصولیتی آنها ناشی می‌گردد.

سوسیال دمکراتها همواره علیه ماجراجوئی هشدار خواهند داد و پندارهای باطلی را که ناگزیر به نومیدی کامل می‌انجامد بی‌رحمانه افشا خواهد کرد. ما باید بخاطر داشته باشیم که یک حزب انقلابی فقط در صورتی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت که جنبش یک طبقه انقلابی را در عمل رهبری کند. ما باید بخاطر داشته باشیم که هر جنبش خلقی اشکال بسیار متنوعی را به خود می‌گیرد، پیوسته اشکال جدیدی را پدید می‌آورد و اشکال قدیمی را به دور می‌اندازد و تغییراتی در آنها وارد می‌کند یا ترکیبهای جدیدی از اشکال کهنه و نو به وجود می‌آورد. وظیفه ماست که فعالانه در این پروسه یافتن و پرداختن وسایل و متدهای نوین مبارزه درگیر شویم. زمانی که جنبش دانشجویی شدت گرفت، ما بدون آنکه اشکال تظاهرات را پیشگویی کنیم، بدون آنکه به عنوان نتیجه آن یک انتقال فوری نیرو، بیداری ذهنی و یا نامرئی بودن ویژه‌ای را قول دهیم، کارگران را به یاری دانشجویان فراخواندیم (ایسکرا شماره

۲). زمانی که تظاهرات پای گرفتند، ما سازماندهی آنها و مسلح نمودن توده‌ها را طلب نمودیم و وظیفه تدارک قیام خلق را طرح ساختیم. بدون نفی قهر و تروریسم در اصول، ما خواستار کار در جهت تدارک آن اشکالی از قهر شدیم که درگیری مستقیم توده‌ها را منظور دارد و این درگیری را تضمین نماید. ما دشواری این وظیفه را نادیده نمی‌گیریم، اما بدون واهمه از مخالفت‌هایی از اینگونه که این مسئله «آینده دور نامعلوم» می‌باشد، برای تحقق آن با سرسختی و با عزمی راسخ کار می‌کنیم. بله آقایان، ما معتقد به اشکال آینده جنبش و نه فقط به اشکال گذشته آن هستیم. ما کار طولانی و دشوار را برای آنچه که آینده‌ای دارد بر تکرار «سهل» آنچه که به وسیله گذشته محکوم شده است، ترجیح می‌دهیم. ما همواره کسانی را که در گفتار از جنگ علیه دگم‌های مبتذل دم می‌زنند ولی در عمل هیچ چیزی جز تنوریهای زیان آور و بید خورده‌ای چون تنوری انتقال نیرو، تفاوت بین کار بزرگ و کار خرد، و البته تنوری نبرد تن به تن، برای ارائه کردن ندارند، افشا خواهیم کرد. شبنامه سوم آوریل اینطور خاتمه می‌یابد: «همانگونه که زمانی سرداران در صحنه‌های جنگ اقوام، نتیجه را در نبرد تن به تن روشن می‌ساختند، تروریستها نیز در نبردی تن به تن با حکومت مطلقه، برای روسیه آزادی را به دست خواهند آورد». تجدیدچاپ چنین عباراتی برای رد آنها کافی است.

هر کس که واقعا کار انقلابی خود را در پیوستگی با مبارزه طبقاتی پرولتاریا انجام می‌دهد، نیک می‌داند، مشاهده و احساس می‌کند که چه انبوهی از خواسته‌های مستقیم و بلاواسطه پرولتاریا (و بخشهایی از مردم که قادر به پشتیبانی از پرولتاریا هستند) ارضاء نشده باقی مانده‌اند. او می‌داند که در نقاط فراوان، در نواحی وسیعی، کارگران عملا برای درگیری در مبارزه بی‌تابی می‌کنند، لیکن شوق آنها به سبب کمبود نوشته جات توضیحی، کمبود رهبران و فقدان نیرو و وسیله در سازمانهای انقلابی، به هدر می‌رود. و ما - اینطور به نظر می‌رسد - در همان دور تسلسل لعنتی که بسان سرنوشتی شوم برای مدتی طولانی بر انقلاب روسیه سنگینی کرده است، دور می‌زنیم. از یکسو شور و شوق انقلابی توده‌ها که به اندازه کافی روشن و متشکل نشده‌اند، به هدر می‌رود و از سوی دیگر، گلوله «افراد نامرئی» ای که ایمان خود را به امکان مارش منظم و فعالیت همدوش با توده‌ها از دست داده‌اند، بی‌نتیجه می‌ماند. ولی رفقا، این وضع اسفناک را هنوز می‌توان بهبود بخشید! از دست دادن ایمان به یک آرمان واقعی تنها استثنائی نادر است نه یک قاعده. تمایل به اعمال تروریستی حالتی گذرا است. سوسیال‌دمکراتها بایستی صفوف خود را باز هم فشرده تر کنند و ما، سازمان رزمنده انقلابیون و قهرمانی توده‌ای پرولتاریای روسیه را در یک مجموعه واحد ترکیب خواهیم نمود!

ایسکرا شماره ۲۳

اول اوت ۱۹۰۲

مجموعه آثار لنین، جلد ۶

توضیحات

۱ - "At least we make an infernal noise." جمله‌ای که توسط ریپتیلوف شخصیتی در اثر کم‌دی مشهور گریبویدوف "Wit Works Woe" بیان شده است.

۲ - «Let the writers do the writing and the readers do the reading» - این جمله از آثار متفرقه م.ی.سالتیکوف - شچدرین، اثر اول، گرفته شده است.

رویدادهای نو و مسائل کهنه

تمام علائم «آرامش» کوتاهی که در شش تا نه ماه گذشته جنبش انقلابی ما را از تکامل سریع و توفانی گذشته خویش متمایز ساخته است، ظاهراً به پایان می رسد. هر چند این «آرامش» کوتاه بود و هر چند هر ناظر با تجربه و هشیار آشکارا می توانست مشاهده کند که فقدان ابراز آشکار شورش توده‌های کارگران (در یک مدت زمان کوتاه) به هیچ وجه به معنای پایان یافتن رشد این شورش در سطح و عمق نیست، در میان روشنفکران ما که در پندار انقلابی هستند ولی غالباً نه دارای ارتباط محکم با طبقه کارگر بوده و نه پایه محکم و مشخص معتقدات سوسیالیستی دارند، از یکسو صداهای عجز و عدم اعتقاد به جنبش توده‌های پرولتاریائی، و از سوی دیگر صداهای موافق با تجدید تاکتیک قدیمی قتل‌های سیاسی فردی بمثابه یک شیوه هم اکنون ضروری مبارزه سیاسی که از کنار آن نمی توان گذشت، ظنین انداخته است. در چندین ماهی که از تظاهرات فصل پیشین گذشته است «حزبی» به نام «سوسیالیست رولوسیونر» به وجود آمده است که درباره تأثیر مایوس کننده تظاهرات هیاهو به راه انداخته و می گوید «متأسفانه خلق به این زودبها برنخواهد خاست»، البته این ساده است که از تسلیح توده‌ها گفت و نوشت، اما اکنون بایستی به «مقاومت انفرادی» دست زد و نباید اجازه داد که با اشارات توخالی به همان وظیفه قدیمی (که برای روشنفکری که از هر گونه باور «دگماتیکی» به جنبش کارگری آزاد است بسیار خسته کننده و «غیرقابل تهییج» می باشد!)، همان تبلیغ در میان توده‌های پرولتاریا و سازماندهی تعرض توده‌ای، از زیر بار ضرورت فوری ترور انفرادی شانه خالی کرد.

دفعتاً در رستف Rostov کنار دن Don اعتصابی که در نظر اول خیلی معمولی و «روزمره» به نظر می آید بر پا شده و به حوادثی منجر می گردد که بطور چشمگیری تمام حماقتها و تمام مضرات کوشش انجام شده از جانب اس ارها، که نارودنایا ولیا را با تمام اشتباهات تنوریک و تاکتیکی اش احیا سازند، نشان می دهد. اعتصاب که با تقاضاهای خالص اقتصادی شروع شده و هزاران کارگر را دربر می گرفت علیرغم شرکت ناچیز نیروهای انقلابی سازمان یافته در آن، به سرعت به یک رویداد سیاسی تکامل یافت. توده‌های خلق که به شهادت برخی از شرکت کنندگان به ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر بالغ می شدند، جلسات سیاسی ای ترتیب داده که جدی بودن و استعداد سازمان پذیری آنان شگفت برمی انگیخت، در این جلسات اعلامیه‌های سوسیال دمکراتیک قرائت گردیده و با شور و شوق درباره آن بحث می شد، در این جلسات نطقهای سیاسی ایراد شده و بین نمایندگان کاملاً تصادفی و ناآگاه زحمتکش خلق در مورد حقیقت الفبای سوسیالیسم و مبارزه سیاسی جر و بحث درمی گیرد، جلساتی که در آنان درس عملی و «موضوعی» جهت ارتباط و تماس با سربازان داده می شود. مقامات دولتی و پلیس آشفته شده (شاید تا اندازه‌ای در اثر عدم اطمینان به سربازان؟) و نمی توانند از این جلوگیری که در طی چند روز میتینگهای توده‌ای سیاسی که روسیه هنوز به خود ندیده است در زیر آسمان باز برگزار گردند. و بالاخره زمانی که از ارتش استمداد می شود، جمعیت در مقابل آن

به سختی مقاومت کرده، و قتل یکی از رفقا در روز بعد موجب تظاهرات سیاسی دیگری بر تابوت وی می شود ... به علاوه اس ارها احتمالاً مطلب را در پرتوی نور دیگری می بینند؛ از موضع ایشان «مناسب تر» می بود اگر شش رفیق مقتول در رستف جان خود را در راه ضربه زدن به این یا آن پلیس ستمگر می نهادند.

ولی ما بر آنیم که تنها جنبشهای توده‌ای که با رشد آگاهی سیاسی و فعالیت انقلابی طبقه کارگر در پیوند هستند، لایق دریافت لقب اعمال واقعاً انقلابی بوده و قادرند کسانی را که برای انقلاب روس واقعاً مبارزه می کنند، تقویت نمایند. ما کاری به «مقاومت انفرادی» که بی اندازه خودستایی می کند و با توده فقط در بیانیتهای عریض و طویل و اطلاعاتی‌های چاپی در مورد احکام اجرا شده در ارتباط است، نداریم. ما مقاومت واقعی جمعیت را مشاهده می کنیم و عدم سازماندهی، تدارک بد، خودبخودی بودن این مقاومت بخاطر ما می آورد که چقدر احمقانه است اگر شخص به نیروی انقلابی خود پربها دهد و چه جنایتکارانه است اگر در انجام وظیفه بهتر سازمان دادن و مهیا ساختن توده‌هایی که در مقابل چشم مان مبارزه می کنند، اهمال شود. نباید به وسیله تیر اندازی بهانه برای شورش و موضوع تبلیغ و انعکاس سیاسی ایجاد کرد، بلکه باید آن مصالحی را فرا گرفت، تنظیم کرد، بکار برد و به دست گرفت که زندگی روس به اندازه کافی به دست می دهد. اینست تنها وظیفه شایسته یک انقلابی. اس ارها به تأثیر «تبلیغی» قتل‌های سیاسی که درباره آن در اطاق پذیرائی لیبرالها و قهوه خانه‌های عمومی زیاد پیچ پیچ می شود، سخت می نازند. برای آنها کاری ندارد (زیرا هیچ گونه دگم تنگ یا تئوری نیم بند سوسیالیستی بر دوش آنها سنگینی نمی کند!) که برانگیختن هیجانات و جنجال‌های سیاسی را جانشین (یا حداقل مکمل) تربیت سیاسی پرولتاریا سازند. ولی ما بر آنیم که عمل واقعاً و جداً «تبلیغ کننده» (تهییج کننده) و نه تنها تهییج کننده، بلکه (آنچه به مراتب مهم تر است) تربیت کننده، تنها آن وقایعی است که توده خود در آن فعالانه شرکت داشته و محصول روحیات اوست و نه آنچه که با «قصد خاص» از طرف این یا آن سازمان به روی صحنه می آید. ما بر آنیم که صدها شاه کشی گاه آن تأثیر مهیج و تربیت کننده‌ای را ندارد که شرکت دهها هزار کارگر در جلساتی که منافع اساسی آنها و ارتباط سیاست با این منافع در آن مطرح می شوند، دارد و این شرکت در مبارزه است که قشرهای تازه و هنوز «دست نخورده» پرولتاریا را برای کسب آگاهی سیاسی بیشتر و مبارزه انقلابی وسیعتر بیدار می سازد. با ما از ایجاد بی نظمی در دستگاه حکومتی حرف می زنند (حکومتی که مجبور است آقای پله و Plehwe را جانشین آقای سیپیگین Sipjagin کرده و فرومایه ترین رذلها را به خدمت خود «برگزیند»)، اما ما بر آنیم که با قربانی کردن یک انقلابی، حتی در ازای ده نفر رذل، تنها در صفوف خویش بی نظمی به وجود می آوریم. صفوفی که حتی با نیروی موجود آنقدر فقیر است که قادر به انجام تمام کارهایی که کارگران از آنها «درخواست می کنند»، نمی باشد. ما بر آنیم که دولت فقط هنگامی واقعاً دچار بی نظمی می شود که توده‌های وسیع حقیقتاً متشکل شده، با مبارزه خود دولت را تا آنجا رسانند که قدرت اندیشیدن را از دست دهد؛ زمانی که بر حق بودن خواسته‌های طرح شده از جانب رهبران طبقه کارگر برای مردم کوچه و بازار و حتی بخشی از دسته جاتی که برای «آرام ساختن» گمارده شده‌اند روشن شده باشد؛ زمانی که تزلزل مقامات دولتی به اقدامات نظامی ای علیه دهها هزار انسان بیانجامد، که خود آنها هیچگونه امکان واقعی برای تجسم اینکه این اقدامات نظامی به کجا منتهی می شوند نداشته باشند؛ هنگامی که جمعیت ببینند و احساس نمایند که کسانی که در عرصه پیکار بر خاک افتاده‌اند، رفقای وی و بخشی از خودش می باشند، و این کینه‌ای جدید و آرزوی پیکار مصمم

تری را در سینه آنها انباشته می کند. اینجا دیگر نه چند فرد رذل، بلکه تمام رژیم فعلی بمثابه دشمن خلق به میدان می آید، گذشته از ژاندارمها و دادگاهها که قیامهای توده ای همیشه با آنها روبرو هستند، مقامات محلی و مقامات سن پترزبورگ، پلیس، ارتش و قزاقها نیز علیه خلق وارد عمل می شوند.

آری، قیام. هر چند که آغاز این جنبش اعتصابی در یک شهرستان دور افتاده از یک جنبش «واقعی» دور به نظر رسد، ولی ادامه و پایان آن بطور غیر ارادی فکر یک قیام را به وجود می آورد. روزمره بودن انگیزه اعتصابات، ناچیز بودن درخواستهای کارگران، بخصوص قدرت عظیم همبستگی پرولتاریا را که بلافاصله متوجه شد مبارزه کارگران راه آهن امر مشترک او می باشد و همچنین توانائی وی را در پذیرش ایده‌های سیاسی و آمادگی اش را در نبردی رودررو علیه قوای نظامی برای دفاع از یک زندگی آزاد، برای دفاع از یک رشد آزاد، که هم اکنون به امر اساسی مشترک تمام کارگران متفکر تبدیل شده است، به خوبی روشن می سازد. و کمیته دن که ما اعلامیه‌اش را بطور کامل در پانین چاپ می کنیم هزار بار حق داشت، هنگامی که «به تمام اهالی» اعلام داشت که اعتصاب رستف قدم اول جهت قیام عمومی کارگران روس برای احقاق آزادی سیاسی می باشد(۱). به هنگام چنین رویدادهائی است که حقیقتاً با چشمهایمان مشاهده می کنیم که چگونه قیام مسلحانه توده‌ای علیه حکومت مطلقه نه تنها بمثابه ایده در مغزها و برنامه‌های انقلابیون، بلکه همچنین بمثابه قدم ناگزیر، بعدی و عملاً طبیعی خود جنبش، بمثابه نتیجه رشد شورش، رشد تجربه و جسارت توده‌ها، توده‌هائی که از واقعیت روس چنین درسهای پر ارزش و یک چنین تربیت عالی ای دریافت می دارند، تکامل می یابد.

من گفتم قدم ناگزیر و طبیعی و بلافاصله آنرا مشروط می سازم: تنها زمانی که به خود اجازه ندهیم حتی یک وجب هم از وظیفه‌ای که در برابر ما قرار داشته و خود را هر چه بیشتر به ما تحمیل می کند، یعنی از وظیفه کمک به توده‌های به پا خاسته، برای اینکه آنها جسورتر و مصمم تر برخیزند، از وظیفه تحویل دادن نه دو، بلکه دهها سخنور و رهبر به آنان، از وظیفه به وجود آوردن یک سازمان واقعاً مبارز که قادر به هدایت توده‌ها باشد، و نه به اصطلاح «سازمان مبارزی» که فقط تک روان نایاب را هدایت می کند (اگر بکنند)، انحراف حاصل کنیم.

درست است که این وظیفه مشکل می باشد ولی ما می توانیم کاملاً به خود حق دهیم که کلمات مارکس را که در این اواخر بسیار زیاد و به ناحق نقل می شوند تغییر داده و بگوئیم «هر قدم جنبش واقعی مهم تر از یک دوجین» سوء قصدها و مقاومت‌های انفرادی، مهم تر از صدها سازمان و «احزابی» که تنها از روشنفکران تشکیل شده باشند است.(۲)

محکومیت تظاهرات کنندگان به زندان، در کنار مبارزات رستف، در سرلوحه واقعیت‌های سیاسی اخیر قرار دارد. دولت تصمیم گرفته است از تمام وسایل ارباب، از شلاق زدن تا خدمت اجباری استفاده نماید. و چه پاسخ عالی کارگران به او دادند - ما در زیر سخنرانیهای آنان را در برابر دادگاه خواهیم آورد(۳) - چه آموزنده است این پاسخ برای تمام کسانی که درباره اثر مایوس کننده تظاهرات فریاد می کردند، کسانی که ادامه فعالیت در این راه را تشویق نمی کردند تا مقاومت فردی خودستا را موعظه کنند! این سخنان، که از قلب پرولتاریا برمی خیزد، توضیح مبرز وقایعی همچون رستف و در عین حال بیانییه‌هایی عالی می باشند (می گفتم یک «بیانییه علنی» اگر این اصطلاح ویژه پلیس نمی بود) سخنانی که با خود در فعالیت طولانی و دشوار جهت پیشبرد گامهای «واقعی» جنبش جرأت و شهامت بی اندازه همراه می آورند. چیزی که در این سخنان قابل توجه است توضیح ساده، دقیق و اصابت کننده

اینستکه چگونه سیر واقعیات روزمره «فشار، فقر، بردگی، تحقیر و استثمار» کارگران که در جامعه مدرن روزانه میلیونها بار تکرار می شوند، به بیداری آگاهی، به رشد «عصیان» و به آشکار شدن انقلابی این عصیان منجر می گردد (من واژه‌هایی را که مجبور به بکار بردن آنها بودم تا سخنان کارگران نیچنی نووگورود Nizhni-Novgorod را مشخص نمایم در گیومه گذاردم، چونکه اینها همان کلمات معروف مارکس در آخرین صفحه جلد اول سرمایه می باشند که نزد «منقدان»، اپورتونیستها، رویونیستها و غیره اینقدر کوششهای پر سر و صدا و بی نتیجه ایجاد کرده است تا نظریات سوسیال دمکراتها را رد کرده و آنان را دروغگو قلمداد نمایند).

درست به دلیل اینکه این سخنان از طرف کارگران معمولی، کارگرانی که دارای سطح آگاهی پیشرفته‌ای هم نبوده‌اند، ایراد گردیده است، درست به دلیل اینکه آنها نه به عنوان اعضای یک سازمان، بلکه به عنوان افرادی از میان توده صحبت کرده‌اند، درست به دلیل اینکه آنها نه به اعتقادات شخصی خود، بلکه به واقعیات زندگی هر پرولتر و یا نیمه پرولتر در روسیه استناد نموده‌اند، درست به همین دلیل این نتیجه گیری آنان: «به این دلیل ما آگاهانه در تظاهرات بر ضد رژیم مطلقه شرکت نمودیم»، یک چنین اثر تشجیع کننده‌ای بر جای می گذارد. روزمره بودن و «عمومیت داشتن» واقعیاتی که آنها از آن این نتیجه را گرفته‌اند، ضامن آنست که هزارها، دهها هزار و صدها هزار نفر می توانند به چنین نتیجه گیری برسند و بطور حتم خواهند رسید، اگر ما بتوانیم تأثیر سیستماتیک، اصولی و همه جانبه انقلابی (سوسیال دمکراتیک) را بر آنها ادامه داده، بسط و تحکیم بخشیم. چهار کارگر نیچنی نووگورود گفتند، ما آماده‌ایم که در مبارزه علیه بردگی سیاسی و اقتصادی به زندان رویم، چون نسیم آزادی را استنشاق نموده‌ایم. هزاران نفری که در رستف آزادی تجمع سیاسی را با مبارزه برای چند روز به دست آورده و یک سری حملات نظامی علیه توده‌های بی سلاح خلق را درهم شکسته بودند، به آنها پاسخ دادند: ما آماده‌ایم به کام مرگ رویم.

با این نشان تو پیروز خواهی شد، این تنها چیزی است که برای ما باقی می ماند تا به کسانی که چشمی برای دیدن و گوش‌ی برای شنیدن دارند، بگوئیم.

نوشته شده توسط لنین

ایسکرا شماره ۲۹

یکم دسامبر ۱۹۰۲

توضیحات

۱- اعلامیه کمیته دن حزب سوسیال دمکرات کارگر روسیه، «به تمام اهالی» که نخستین بار در تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۰۲ منتشر شده بود، در ایسکرای شماره ۲۹ در تاریخ یکم دسامبر ۱۹۰۲ تجدید چاپ شد.

۲- لنین در اینجا به جمله‌ای که کارل مارکس در نامه‌اش به ویلهلم براهه در ۵ مه ۱۸۷۵ استناد می کند که در آن نوشته شده بود: «هر قدم جنبش واقعی از دهها برنامه مهم تر است.»

۳- لنین در اینجا به سخنرانی‌هایی استناد می کند که توسط کارگران نیچنی نووگورود در دادگاه در تاریخ ۲۸-۳۱ اکتبر (۱۰-۱۳ نوامبر) ۱۹۰۲ اقامه شد. محاکمه کارگران به دلیل شرکت در تظاهرات اول و پنجم (۱۴ و ۱۸) مه ۱۹۰۲ انجام شد. سخنرانیها در ابتدا به

صورت اعلامیه جداگانه توسط کمیته نیچنی نووگورود حزب سوسیال دمکرات کارگر روسیه منتشر شدند و بعدها در ایسکرا (شماره ۲۹ یکم دسامبر ۱۹۰۲) تحت عنوان «کارگران نیچنی نووگورود در دادگاه» تجدید چاپ شدند.

تکثیر از:
کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com